

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزِ اکمال دین ...

در طلوعه‌ی عید مبارک غدیر هستیم؛ روزی که روز اکمال دین و اتمام نعمت و روز نفخ روح در پیکر اسلام است.

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۱

«امروز [که اسلام زیر سایه‌ی ولایت رفت] دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین [الهی] برای شما پذیرفتم».

هر گروه و جمعیتی برای حفظ نظم زندگی اجتماعی‌شان نیاز به امیر و فرمانروایی دارند که مدیر و مدبر و ناظم باشد؛ این مطلب در نزد هر فطرت سلیم و عقل واقع‌بینی، از مسلمّات است، زیرا نبودِ امیر و فرمانروا در میان یک جمعیت، مستلزم تشّت آراء و اختلاف انظار و به دنبالش اختلال و هرج و مرج و فساد و نهب* اموال و اتلاف نفوس خواهد بود.

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

* نَهَبَ يَنْهَبُ: چپاول و غارت کردن.

درک ناقص خوارج از قرآن

وقتی امام امیرالمؤمنین علیه السلام سخن خوارج نهروان را شنید که بر اساس فکر جاهلانیهی خودشان به اقتباس ناقص از قرآن شعار می دادند: (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)؛ جز خدا کسی حقّ حکومت [در میان بشر را] ندارد [و حاکم، منحصرّاً خداست]؛ فرمود:

(كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ)؛

«سخن حقّی است که از آن، ارادهی باطل می شود».

می خواهند در پوشش این گفتار حقّ، مطلب باطلی را رواج بدهند.

(نَعَمْ؛ أَنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)؛

«آری؛ درست است، جز خدا کسی حاکم در عالم نیست».

(وَلَكِنْ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ)؛

«اینها می گویند: [در میان بشر] کسی جز خدا حقّ فرمانروایی ندارد [و مردم هم

وظیفهی اطاعت از هیچ فرماندهی را ندارند]».

در حالی که یکی از احکام خدا همین است که باید در میان بشر، کسی فرمانروا

باشد و دیگران نیز مطیع فرمان او باشند! مگر این حکم خدا نیست که:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾؛^۱

«هر که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است...».

آیه نشان می دهد که رسول در میان مردم حقّ فرمانروایی دارد و مردم نیز

وظیفهی اطاعت از فرمان او را دارند. مگر این آیه نیست که می گوید:



﴿...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۱

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرمانروایان از خودتان را» که از

جنس بشر می باشند».

همانگونه که خدا احکامی به نام شریعت دارد، رسول و فرمانروایان جانشین او نیز فرامینی برای تنظیم زندگی جوامع بشری از امور دنیا و آخرتشان دارند که فرموده است:

﴿...مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۲

«آنچه را که رسول برای شما آورده، بگیرید و به آن عمل کنید» و از آنچه که

شما را از آن نهی کرده، خودداری نمایید».

ضرورت وجود حاکم

پس صحیح است که حق حاکمیت در عالم، مختص به خداست، ولی همان خدای حاکم، حکم کرده که باید در میان بشر، فرمانروا و امیری باشد و مردم هم مطیع فرمان او باشند.

بعد امام علیه السلام در ادامه ی سخنانشان فرمودند:

(وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛

«مردم ناگزیرند و چاره ای جز این ندارند که در میانشان امیر و فرمانروایی

باشد، حالا بَرّ و نیکو کار و یا فَاجِر و تبهکار»!

حتّی بودن امیرِ فاجر به صلاح جامعه نزدیکتر است از نبودِ مطلقِ امیرِ اچنانکه می فرماید:

(يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ)؛

۱-سورهی نساء، آیه ی ۵۹.

۲-سورهی حشر، آیه ی ۷.



«وقتی که امیر و فرمانروایی در میان مردم بود [در جو حکومت او، انسان مؤمن

به کار [دینی اش] می رسد و کافر هم [از زندگی دنیوی اش] برخوردار می گردد».

اما وقتی امیر مطاعی نبود، زندگی هرج و مرج است و به جان هم افتادن و حقوق یکدیگر را پایمال نمودن! و در چنین جوی، نه مؤمن بهره ای از دینش می برد و نه کافر از دنیایش برخوردار می شود.

(...وَ يُجَمِّعُ بِهِ الْفَيْءُ وَيُقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى)؛

«[با بودن امیر] بیت المال تشکیل داده می شود و امور اقتصادی مردم تنظیم

می گردد و با دشمن مهاجم نبرد می شود و راهبادهای امن و امان می گردد و جلوی تجاوزات زورمندان نسبت به ضعیفان گرفته می شود».

(حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَا حَ مِنْ فَاجِرٍ)؛

«در نتیجه، نیکو کار آسایش می یابد و از شر تبهکار راحتی حاصل می شود».

جمله ای هم از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است:

(لَا يَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةٍ يُفْزَعُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دِيَاهِمُ وَ آخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا)؛

«اهل هر شهر و قومی، از سه گس نمی توانند بی نیاز باشند تا برای تنظیم امور

دنیا و آخرتشان به آنان رجوع نمایند که در صورت فقدان این سه کس، جمعیتی پراکنده و بی سر و سامان و خالی از کمال انسانی خواهند بود».

(فَقِيهُ عَالِمٌ وَرِعٌ وَ أَمِيرٌ حَيَّرَ مُطَاعٌ وَ طَيِّبٌ بَصِيرٌ ثِقَةٌ)؛^۲

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه ی ۴۰، روایت اول.

۲- تحف العقول، صفحه ی ۳۲۱.



«عالم دین شناس پرهیز کار و فرمانروای نیکو کار مطاع و طیب آگاه موثق».

باید مرجع علمی دینی در میانشان باشد تا برای حل مشکلات علمی و دینی به او رجوع نمایند و باید طیب بصیر موثقی باشد تا بهداشت جسمی مردم تأمین شود و دیگر فرمانروای خیرخواهی که مردم مطیعش باشند در میان هر قومی لازم است تا جلوی هرج و مرج و اختلال اجتماعی گرفته شود.

این مطلب مربوط به اصل لزوم حکومت در میان جوامع بشری است، منتها جوامع بشری از نظر جهان بینی گوناگونند.

تفاوت حکومت در جامعه‌ی دینی و جامعه‌ی غیر دینی

جامعه‌ی غیر دینی از امیر و زمامدار خود، توقّعی جز این ندارد که امنیّت عمومی را برقرار سازد، مرزهای کشور را از هجوم دشمن در امان نگه دارد، امور اقتصادی را تنظیم کند و جلوی اجحافات و تعدّیات را بگیرد؛ جامعه‌ی غیر دینی از امیر عُرُفی بیش از این توقّعی ندارد.

اما جامعه‌ی دینی، یعنی آن جامعه‌ای که دین را اساس اصلی در زندگی خود می‌داند، یا به عبارتی معتقد است که اگر دین نباشد زندگی، زندگی انسانی نیست و تنها مایه‌ی شرف و عزّت و سعادت دارین آدمی، دین و ارتباط با خداست؛ و می‌کوشد که زندگی دنیا را هم در مسیر دین قرار بدهد - که اگر در مسیر دین واقع شد، سعادت مند است و اگر نشد زندگی اش، زندگی حیوانی است - و تمام مقصدش اجرای احکام خدا در میان جامعه است، بر این عقیده است که آن حاکم و امیری که در میانشان حکومت می‌کند باید هم عارف به تمام حقایق دین از اصول و فروعش

باشد و هم معصوم از خطا در تمام شئون زندگی.

جامعه‌ی دینی این دو شرط را برای امیر لازم می‌داند: **علم و عصمت**، در صورتی که جامعه‌ی غیر دینی به این سنخ مطالب کاری ندارد، علم و احاطه به همه‌ی قوانین و عصمت از خطا را لازم نمی‌داند، بلکه همین قدر که مدیر و مدبّر و ناظم باشد و تأمین حوائج زندگی مادّی مردم را بنماید کافی است؛ اما جامعه‌ی دینی می‌گوید: آن امیری که می‌خواهد در جامعه حکومت کند، باید دو شرط ممتاز داشته باشد: یکی اینکه به تمام کلیات و جزئیات آن دینی که می‌خواهد احکام آن را اجرا کند عالم باشد و دیگر اینکه از مطلق اشتباه و خطا معصوم باشد.

البته متوجه هستیم که ما مبنای اصل مکتب را بیان می‌کنیم؛ حالا اگر مردم نتوانند شرایط را مهیا و موانع را برطرف سازند و طبعاً آن حقیقت تحقّق پیدا نکند، آن حساب دیگری است و به اصل و اساس مکتب مربوط نیست.

ویژگی‌های حاکم دینی

ما که جامعه‌ی دینی هستیم، می‌گوییم: به حکم عقل واقع بین، خداوند حکیم که دین جامع و کاملی را برای ارشاد و هدایت عالم انسان مقرر کرده است، باید امیری را برای اجرای این دین، معرفی و معین کند که هم عالم به تمام حقایق این دین باشد و هم از هر خطا و اشتباهی معصوم باشد.

مفهوم عصمت

باید بدانیم که عصمت، یک صفت نفسانی و نیروی درونی و یک حالت خداترسی است که در باطن انسان پیدامی‌شود و با وجود آن حالت، امکان ندارد که



صاحب آن، دست به خطا و انحراف بزند؛ البته نتوانستن منظور نیست! بعضی خیال می‌کنند اینکه می‌گوییم: امام، معصوم است؛ یعنی، نمی‌تواند گناه کند، در صورتی که نتوانستن کمالی نیست؛ دیوار هم نمی‌تواند گناه کند، اینکه ارزش نیست، لذا انسانی هم که قادر بر ارتکاب گناه نباشد بی‌ارزش است.

صفت عصمت

انسان معصوم آن کسی است که در عین قدرت بر ارتکاب گناه، آن را انجام ندهد؛ مثلاً، یک لیوان شربت بسیار مطلوب، خوش رنگ و خوشبو و خوش طعم به شما عرضه شود و شما هم شدیداً تشنه هستید و به آن میل دارید، اما می‌دانید که مسموم است؛ در این صورت هیچ ممکن نیست آن را بیاشامید. نه اینکه نمی‌توانید و از خوردن آن عاجزید، بلکه در عین توانایی کامل و شدت عطش، آن را نمی‌خورید، چرا؟ چون علم به مسمومیت آن دارید و می‌دانید که پیامد خوردن آن، مردن است.

اینجا شما نسبت به خوردن آن شربت، دارای صفتِ عصمت هستید و از خوردن آن، معصوم می‌باشید؛ یعنی، حالت درونی شما که همان علم به مسمومیت آن شربت است، مانع از خوردن آن می‌شود. این همان حالت عصمت است، منتها عصمت ما محدود به امثال این مورد است ولی انبیا و امامان علیهم‌السلام نسبت به تمام گناهان و خطیئات دارای این حالتند.

ما اَکَلِ مال به باطل می‌کنیم؛ مال یتیم و مال به دست آمده‌ی از رشوه و ربا را با کِیفِ تمام می‌خوریم، چون آنگونه که علم به پیامد آن شربت مسموم داریم، علم به پیامد اینها نداریم؟

امامان علیهم‌السلام پیامدِ تمام اعمال را آنگونه مشاهده می‌کنند که ما، ماده‌ی سمّی را در آن شربت مسموم مشاهده می‌کنیم. آنها به این کلام خدا ایمانِ قطعی دارند که:



﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...﴾^۱

«آنان که اموال یتیمان را با ظلم و ستم می‌خورند، همانا آتش در شکم‌های خود می‌خورند».

همین الآن که لقمه‌های چرب و نرم از ربا و رشوه و مال یتیم می‌خورند، دارند آتش می‌خورند! منتها فعلاً چهره‌ی آن جهانی این لقمه‌ها بارز نشده است. آنها در عالم پس از مرگ می‌بینند که همین لقمه‌های چرب و نرم، مبدل به آتش سوزان شده است:

﴿...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾^۲

«آنان که گنجینه‌ها از طلا و نقره و امثال آن می‌سازند و به مستحقان نمی‌رسانند، در روز جزا تمام اینها آتش می‌شود و سرپای آنان را فرا می‌گیرد و آنجا خطاب می‌شوند که این آتش، همان گنجینه‌های شماست؛ حال بچشید آنچه را که برای خود ذخیره می‌کردید».

احساس حضور در محضر پروردگار

ما این حقایق را بر اساس ایمان به وحی، تعبداً می‌پذیریم، اما امامان علیهم‌السلام بر اساس علم و معرفتی که در حدّ اعلای آنها را بالعیان می‌یابند و همین علم و



۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰.

۲-سوره‌ی برائت، آیات ۳۴ و ۳۵.

معرفتشان نسبت به پیامد اعمال، آنها را از ارتکابِ گناه بلکه از تصمیم بر گناه بازمی‌دارد و گذشته از آگاهی از عواقبِ اعمال، اصلاً موضوع حضور در محضر خدا بازدارنده‌ی دیگری است که امامان علیهم‌السلام دارند و این غیر از مسأله‌ی علم به پایان کار است. خود حضور در محضر پروردگار برای آن بزرگواران، رادعی* است بالاتر از علم به پیامد عمل.

من گاهی در این مورد، از باب مثال عرض می‌کنم: آیا می‌شود در همین مجلس ما، کسی بر خیزد و لباس از تن برگند و لخت و برهنه‌ی کامل عیار بشود و چند تا کُله معلّق هم بزند و مطمئن هم باشد که هیچ پیامد بدی نخواهد داشت و کسی مانع او نخواهد شد؟! آیا ممکن است این کار الآن از یکی از ما سر بزند؟! بدیهی است که ممکن نیست، مگر اینکه دیوانه شود. حالا چرا ممکن نیست؟ آیا قادر نیست؟ چرا؛ قادر است. آیا از پیامد بدش می‌ترسد؟ خیر؛ زیرا فرض کنیم که هیچ پیامد بدی از فحش و شلاق و زندان ندارد. پس چرا ممکن نیست این کار از او صادر شود؟ چون حالت حضور در محضر بینندگان محترم را دارد. تنها مانعش حال حضور است. آری؛ این حال حضور در محضر حضرت ابصر التّائظین و اسمع السّامعین و ربّ العالمین است که يعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور؛ از کمترین حرکت مردمک چشم و پنهان‌ترین خطور قلبی آگاه است.

این حال حضور، در قلوب پاک و صاف تمام انبیا و امامان علیهم‌السلام با اختلاف در مراتب، موجود است و همین حال حضور، رادع اصلی آنها از ارتکاب کوچکترین عمل ناپسند در محضر خداست و سبب اصلی بی‌پروایی ما در ارتکاب گناه هم،

* رادع: بازدارنده [از گناه].

همین نداشتن حال حضور است و داشتن حال غفلت و غیاب از خدا، علاوه بر ناآگاهی یا بی‌اعتنایی نسبت به پیامدهای اعمال زشتان! - أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا - ما بزرگی محضرِ مردم را درک می‌کنیم و پیامدِ خوردن شربت مسموم را هم می‌فهمیم اما عظمت محضر خدا را درک نمی‌کنیم و از پیامدهای اعمال زشت خود ترس و وحشتی نداریم و لذا در ارتکاب گناه بی‌پروا هستیم! اما امامان علیهم‌السلام، هم درکِ عظمتِ محضر می‌کنند و هم از عواقب شوم گناهان آگاهند و لذا می‌گوئیم آن بزرگواران دارای صفت عصمت از گناه می‌باشند.

تا اینجا توضیح معنای عصمت بود؛ اما حالا چرا لازم است که پیامبران و امامان علیهم‌السلام معصوم باشند؟

وظیفه‌ی امام، هدایت جامعه به سوی سعادت

برای اینکه کار آنها بسیار مهم است. کار پیامبر و امام، هدایت بشر و سوق دادن عالم انسان به عالم قرب ربوبی و تأمین حیات جاودانه برای آدمیان است و لذا امتصدی این کار باید کسی باشد که از هر گونه خطا و اشتباه فکری و عملی مصون باشد.

شما اگر احتمال بدهید هواپیمایی نقص فنی دارد و یا احتمالاً خلبانش از کار خلبانی آگاه نمی‌باشد، سوار آن نمی‌شوید. باید صد در صد مطمئن باشید که این هواپیما از نظر فنی کامل است و خلبان نیز در کار خودش ماهر است. در صورتی که فرضاً هر دو هم ناقص باشند، نتیجه‌اش سقوط است و مُردن سر نشینانی که مثلاً می‌خواستند پنجاه سال عمر کنند اما در سی سالگی مُردند. این مطلب مهمی نیست، چرا که همه باید بمیرند. اما آن کسی که می‌خواهد بشر را به عالم قرب ربوبی حرکت دهد و حیات ابدی برای او تأمین نماید، اگر کوچکترین خطا و انحرافی از او صادر



شود طبیعی است که حیات ابدی بشر به خطر می افتد و مبدل به هلاک ابدی می گردد. ما اگر حقیقت حیات اخروی و معنای قرب ربوبی را بفهمیم، آن وقت می فهمیم که پیامبر و امام کارشان فوق العاده مهم است و لذا عالم انسان باید در مقام پیروی از آنها مطمئن باشد که هم علمشان برای هدایت بشر، صددرصد کامل است و هم در مسیر عمل از هر نوع اشتباه و انحراف، مصونیت دارند.

پس این هم دلیل بر اینکه پیغمبر و امام باید دارای صفت عصمت باشند. اما حالا راه احراز آن کدام است؟! یعنی ما از کجا بفهمیم که شخص معصوم کیست و چه کسی صلاحیت داشتن مقام نبوت و امامت را دارد؟

عرض می کنیم: این دیگر به ما مربوط نیست و مربوط به خداست:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾^۱

تنها کسی که آگاهی از حالات درونی انسان ها دارد، خداست که خالق آدمیان است و می داند چه کسی دارای صفت عصمت و شایسته ی مقام امامت است. بشر عادی نمی تواند این صفت درونی را تشخیص بدهد.

مادر انتخاب افراد برای یک کار و کالت مجلس و وزارت و مدیریت، به اشتباه و انحراف می افتم و ناصالحان را صالح می پنداریم! حتی حضرت موسی علیهما السلام، پیامبر بزرگوار خدا، از میان بنی اسرائیل تعدادی را انتخاب کرد که به میقات ببرد تا بر حسب تقاضایی که کرده بودند سخن خدا را بشنوند. از هفتصد هزار نفر، هفتاد هزار نفر خوبانشان انتخاب شدند و از هفتاد هزار، هفت هزار نفر و از هفت هزار، هفتصد نفر و از هفتصد نفر، هفتاد نفر را انتخاب کرد که عصاره و چکیده ی صالحان و عارفانسان بودند! از قضا به میقات که رفتند جاهلانه تقاضای رؤیت خدا با چشم سر کردند و

محکوم به عذاب صاعقه گردیدند:

﴿...فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ...﴾^۱

وقتی منتخبین حضرت موسی علیه السلام - که پیامبر معصوم است - تنها برای حضور در میقات، ناصالح از آب در می آیند، آیا بشر عادی می تواند امام را انتخاب کرده و زمام هدایت عالم انسان را به دست او بسپارد؟!

لذا می گوییم: انتخاب انسان معصوم منحصرأً مربوط به خداست، او اعلام می کند که پیامبر چه کسی و امام چه کسی باید باشد. این هم موضوع احراز عصمت.

چکیده‌ی مطالب

پس سه مطلب برای ما روشن شد:

۱. معنا و حقیقت عصمت

معنا و حقیقت عصمت که هم علم به پیامد اعمال در حدّ مشاهده و عیان است و هم حضور در محضر خداوند؛ این دو عامل مانع از ارتکاب گناه، بلکه رادع از تصمیم بر گناه می باشند.

۲. لزوم عصمت

مسأله‌ی لزوم عصمت که چرا لازم است پیامبر و امام، معصوم باشند؟ عرض شد: برای اینکه کار مخصوص پیامبر و امام، هدایت بشر به عالم حیات ابدی است و تا

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۳.

۲- البته اینجا اشتباه از ناحیه‌ی حضرت موسی علیه السلام نبوده، بلکه نایاب بودن افراد صالح در میان بشر عادی برای کارهای مهم، منظور است.



بشر اطمینانِ صد در صد به راه دانی و مصونیت آنها از اشتباه و انحراف پیدا نکند نمی تواند تا حدّ بذل مال و جان، تسلیم آنها بشود و زمام تمام امور دین و دنیا و آخرتش را به دست آنها بسپارد.

۳. احراز صفت عصمت

موضوع بعد احراز صفت عصمت و شناسایی شخص معصوم است که از چه راهی می توان او را شناخت؟ عرض شد: این مطلب، موکول به معرفی و تعیین خداوند است و به غیر از این طریق، راهی به سوی آن نمی توانیم به دست آوریم و لذا ما معتقدیم که اشخاص امامان علیهم السلام از جانب خدا معین و منصوب شده اند و به وسیله ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امت اسلام معرفی گردیده اند.

حال، شما طرز تفکر شیعه را درباره ی امام با طرز تفکر سنی مقایسه بفرمایید و ببینید چقدر از هم فاصله دارند.

آنها می گویند: پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لازم است کسی زمام حکومت بر امت را به دست بگیرد تا تأمین امنیت عمومی کرده و مرزهای کشور را از هجوم دشمن نگه دارد و امور اقتصادی را منظم نموده و حکومت اسلامی را گسترش دهد؛ حالا این حاکم و پیشوا هر که می خواهد باشد! عالم به حقایق دین باشد یا نباشد! مصون از خطا و گناه باشد یا نباشد! یعنی همان طرز تفکری که مکتب های مادی درباره ی پیشوا و زمامدار هر کشوری دارند، همان طرز تفکر را اهل تسنن درباره ی امام امت اسلامی دارند.

جمله ای را در این باب از کتاب **الغدیر**، تألیف مرحوم علامه ی امینی رحمته الله نقل می کنیم و می دانیم که یکی از امتیازات بزرگ ایشان این است که در این کتاب، تمام مدارک را از کتب اهل تسنن نقل می کنند.

در آنجا می فرمایند:

(قالَ الْجُمْهُورُ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ: لَا يَنْخَلِعُ الْإِمَامُ بِفُسْقِهِ وَظُلْمِهِ لِعُصْبِ الْأَمْوَالِ وَضَرْبِ الْأَبْشَارِ وَتَضْيِيعِ الْحُقُوقِ وَتَعْطِيلِ الْحُدُودِ وَلَا يَجِبُ الْخُرُوجُ عَلَيْهِ بَلْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَلَوْ لِعَبْدٍ أَجْدَعٍ وَلَوْ لِعَبْدٍ حَبَشِيٍّ وَصَلُّوا وَرَأَوْا كُلَّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ)؛

«جمع کثیری از محدثان گفته‌اند: اگر امام و زمامدار به راه فسق و ستم افتاد، اموال مردم را غصب کرد و بر سر و صورت آنها زد و حقوق را ضایع و حدود دین را تعطیل کرد، از امامت منخل نمی‌شود و بر مردم واجب نیست علیه او قیام کنند، بلکه پیامبر ﷺ گفته است: سخن او را بشنوید و اطاعت کنید اگر چه برده‌ای حبشی و ناقص باشد. پشت سر هر برّ* و فاجری نماز بخوانید!»

و از کتاب احکام السُّلْطَانِیَّةِ قاضی ابویعلیٰ حنبلی نقل شده است که:
(مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِمُ بِالسَّيْفِ حَتَّى صَارَ خَلِيفَةً وَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبِيتَ وَلَا يَرَاهُ إِمَامًا بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ)؛

«هر کس به زور شمشیر بر مردم مسلط شد و خلیفه گردید و امیر المؤمنین نامیده شد، بر احدی از مؤمنان به خدا و روز جزا جایز نیست که شبی را صبح کند در حالی که او را به امامت نشناسد، هر چند آدم فاجری باشد؛ زیرا او امیر المؤمنین است!»
ما می‌گوییم: کسی که به عنوان حاکم الهی و خلیفه‌النّبی بر جامعه‌ی دینی حکومت می‌کند باید معصوم باشد ولی آنها می‌گویند: نه تنها عصمت شرط نیست

بلکه فسق و فجور هم مانع نیست، همین که شمشیر به دست گرفت و صاحب الامر شد اطاعتش واجب است و مخالفتش حرام! بین تفاوت حرف از کجاست تا به کجا!

قیام به حکومت، یکی دیگر از شؤون امام علیه السلام

این مطلب را هم به تناسب عرض می‌کنم که امام شؤون متعدّد دارد؛ یکی از شؤونش، زعامت اجتماعی و قیام به حکومت است که مشروط به شرط مردمی است؛ یعنی، اگر مردم به یاریش برخاستند، وظیفه‌ی قیام به حکومت دارد تا زمام امور سیاسی اجتماع را به دست گیرد و اگر نیامدند، وظیفه‌ی قیام به حکومت از او ساقط است.

در نهج البلاغه‌ی شریف آمده است که: وقتی سقیفه‌ی بنی ساعده تشکیل شد و ابوبکر را به عنوان خلیفه از شکم سقیفه بیرون آورده و امام علی علیه السلام را منزوی کردند، ابوسفیان و جمعی از همفکرانش که قصد شیطنت و ایجاد تفرقه در میان امت اسلامی را داشتند، خدمت امام علیه السلام آمده و گفتند: چرا نشسته‌ای؟ برخیز و حرف خود را بزن و حق خود را بگیر، مطمئن باش که پیروز می‌شوی. ما با تو بیعت می‌کنیم و لشکر و جمعیت می‌ریزیم و مدینه را پر می‌کنیم و اینها را سر جایشان می‌نشانیم.

امام علیه السلام که از نیت شوم آنها آگاه بود فرمود:

(اَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ)؛

«ای مردم! بانشتن در کشتی‌های نجات، موجهای فتنه را بشکافید و از آنها عبور کنید.»

تا ما ساکت هستیم شما هم سکوت کنید؛ ما که قیام کردیم، شما هم قیام کنید.

(وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ)؛

«از راه مخالفت کنار بیاوید.»

(وَضَعُوا تَبِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ)؛

«تاج‌های مفاخرت را از سر بر زمین بگذارید.»

(أَفْلَحَ مَنْ يَهْضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَّاحَ)؛

«سعادت‌مند آن کسی است که اگر بال و پر دارد پرواز کند و اگر ندارد آرام

بنشیند. هم خودش راحت باشد و هم مردم را به رنج و تعب نیندازد».

(هَذَا مَاءٌ آجَنٌ وَلَقْمَةٌ يُعْصُ بِهَا آكِلُهَا)؛

«این [پیشنهاد شما به من]، آبی بدبو و متعفن است و لقمه‌ای است که در گلو

خورنده‌اش گیر می‌کند».

(وَمُجْتَنَى الثَّمَرَةِ لِعَيْرِ وَقْتِ إِيْنَاعِهَا كَالزَّارِعِ بَعِيرِ أَرْضِهِ)؛

«کسی که میوه‌ی نارسیده را بچیند، مانند کسی است که در زمین دیگری

زراعت کند که بهره‌ای نخواهد برد».

(فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ)؛

«اگر حرف بزنی، می‌گویند: [طالب سلطنت است و] حرص حکومت دارد».

(وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ)؛

«اگر سکوت کنم می‌گویند: ترس از مرگ دارد».

(هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا)؛

«چه سخن دور از واقعیتی می‌گویند!»

آیا پس از آن همه وقایعی که در میدان‌های جنگ بر من گذشته است حالا از

مرگ می‌ترسم؟!

(وَاللّٰهُ لَا بَنُ أَبِی طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ)؛

«به خدا قسم! پسر ابی‌طالب به مرگ مشتاق‌تر از طفل به پستان مادر است».



(بَلْ أَنْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونٍ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَا ضَرْبُكُمْ اضْطِرَابَ
الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبُعِيدَةِ)؛^۱

«ولی من از حقایق مکنون و مستوری آگاهم که اگر آنها را فاش کنم شما
می لرزید، مانند لرزیدن طناب در وسط چاه عمیق».

یعنی، فعلاً شرط مردمی برای من موجود نیست که قیام به تشکیل امر حکومت
بنمایم. وقتی هم با حضور مردم به حکومت رسیده بود می فرمود:

(أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ
بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا
سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَا لَقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوَّلِهَا وَ
لَأَنْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عِفْطَةِ عَنَنْ)؛^۲

«آگاه باشید؛ قسم به خدایی که دانه را در دل خاک شکافته و انسان را آفریده
است، اگر نه این بود که جمع کثیری نزد من حاضر شدند و حجت بر من تمام شد و اگر
نبود عهده‌ی که خدا از دانیان گرفته که راضی به سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم
نشوند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آخر آن را با جام اولش
سیراب می ساختم و می یافتید که این دنیای شما در نزد من از عطسه‌ی ماده‌بزی،
خوارتر است».

مقصود امام علیه السلام این است: آن روز که اجتماع مردم برای یاری من نبود دستور
قیام به تشکیل حکومت نداشتم و روزی که حاضر شدند و به یاری من برخاستند
احساس وظیفه کرده و اقدام به قبول امر حکومت نمودم.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۵.

۲- همان، قسمتی از خطبه‌ی ۳.

شیعه‌ی مخلص!

در زمان امام صادق علیه السلام حکومت از آن جباران بنی عباس بود و امام قهراً در خانه منزوی بود. از داود رقی نقل شده که: من در خدمت امام علیه السلام بودم. مردی از خراسان به نام سهل بن حسن وارد شد، سلام کرد و گفت: آقا؛ چرا شما به حال مردم رحم نمی کنید؟! طاغوتیان ظلم و ستم را از حد گذرانده اند، شما امروز سپاه و لشکر دارید و می توانید در مقابلشان قیام کنید. تنها در خراسان، حدود صد هزار شمشیرزن دارید، علاوه بر شهرهای دیگر که عموماً مطیع شما هستند و آماده ی قیامند.

امام علیه السلام فرمود: بنشین؛ خدا تو را بیا مرزد. نشست و امام علیه السلام با او احوالپرسی کردند. سپس خادمشان را صدا زدند و فرمودند: تنور آتش را روشن کن. او هیزم در تنور انداخت و روشن کرد و شعله های آتش بالا آمد. امام علیه السلام فرمود: ای خراسانی؛ برخیز در میان آتش بنشین! او از این فرمان ترسید و گفت: آقا؛ من جسارتی به شما نکردم که می خواهید مرا بسوزانید! مرا معاف بفرمایید. در همان حال، هارون مکی که یک شیعه ی مخلص بود از در وارد شد و سلام کرد؛ سلامی که به معنای تسلیم محض است، در حالی که کفشش را با انگشت دستش گرفته بود. امام علیه السلام جواب سلام داد و فرمود: هارون؛ کفشت را بگذار و برو در میان تنور بنشین! گفت: **سَمِعاً وَ طَاعَةً يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ؛ شنیدم و مطیع فرمانم ای فرزند رسول خدا!!**

بی درنگ کفش را انداخت و میان تنور شعله ور رفت. مرد خراسانی از دیدن این جریان متوحش شد. امام علیه السلام بنا کردند از اوضاع و احوال خراسان سؤال کردن، او با اضطراب به امام علیه السلام جواب می داد، اما تمام حواسش پیش تنور آتش بود، داد زد: آقا؛ مرد در میان آتش سوخت! امام علیه السلام فرمود: برخیز و ببین! وقتی برخاست و کنار تنور



آمد، دید آن مرد در میان آتش، چنان آسوده و آرام نشسته که گویی در کنار آب روان نشسته و از آتش صدمه‌ای به لباس و بدنش نرسیده است.

امام علیه السلام فرمودند: هارون؛ بیرون بیا! بعد رو به سهل بن حسن کردند و فرمودند: در خراسان چند نفر مثل این دارم؟! گفت: آقای یک نفر هم نداری! فرمود: بله؛ می‌دانم یک نفر هم ندارم. ما خودمان می‌دانیم چه وقت باید قیام کنیم.

یکی از علل غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، همین است که شرط مردمی ندارد.

دو صفت حاکم الهی

۱. صفت عصمت

۲. صفت علم محیط به حقایق قرآن

عرض شد: حاکم الهی در جامعه‌ی دینی باید دارای دو صفت مسلم باشد: یکی صفت عصمت و دیگری صفت علم محیط به تمام حقایق وحی و قرآن.

چون قرآن، در واقع قانون اساسی اسلام و منبع اصلی احکام دینی ماست، منتها این را باید بدانیم که قرآن، مُجْمَل است و قهراً نیاز به بیان دارد، آن هم بیان عالم به تلمح حقایق این کتاب الهی و آن، غیر از امام معصوم کسی نمی‌تواند باشد.

کامل شدن قرآن با عترت

موضوع مُجْمَل بودن قرآن بسیار روشن است و تردیدی در آن نیست و قدر مسلمش، آیات احکام است که کسی نمی‌تواند بدون کمک گرفتن از بیانات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام به مقاصد آنها پی ببرد؛ مثلاً آیه‌ی: ﴿...أَقِمْوَا الصَّلَاةَ...﴾؛ «نماز بخوانید»، دارای اجمال است؛ یعنی، کسی نمی‌تواند از خود این آیه معنای نماز و

اوقات و رکعات و شرایط و مبطلات آن را به دست آورد. و همچنین آیه‌ی:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...»^۱

«وظیفه‌ی مردم است که برای خدا قصد خانه کنند...».

اجمال و ابهام دارد. تا از سوی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بیانی نرسد، کسی نمی‌تواند از خود این آیه معنای حجّ و مناسک آن را که مشتمل بر صدها حکم از احکام میقات و احرام و طواف و سعی و وقوف در عرفات و شعر و منی و ... می‌باشد استنباط نماید. حال، چه حکمتی بوده که اجمال در آن رعایت شده است، حساب دیگری دارد؛ به هر حال حکمت الهی مقتضی شده که اجمال داشته باشد و طبعاً بیانش هم باید در کنارش باشد. چه آنکه قانون اساسی مجمل بی‌بیان فایده‌ای نخواهد داشت تا خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود مبین قرآن بود، طبیعی است که بعد از آن حضرت، باید کسی باشد که تا آخرین روز عمر دنیا مبین قرآن باشد.

شرایط فهم معارف قرآن

این چند جمله را از صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه ملاحظه می‌فرمایید که امام زین العابدین علیه‌السلام به خدا عرض می‌کند:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا؛

«خدا!؛ تو این قرآن را بر پیامبر بزرگوارت به گونه‌ی مجمل نازل کردی!»

(وَأَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا؛

«و علم به عجایب و شگفتی‌های آن را به طور کامل به آن حضرت الهام فرمودی».

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.



(وَوَرَّثْنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا)؛

«و ما [اهل بیت] را وارث علم رسولت در مورد تفسیر قرآن قرار دادی [که ما

دارند کان علوم قرآن و وارث پیامبر اکرمت گشتیم]».

(وَفَضَّلْنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ)؛

«و ما را بر کسانی که ناآگاه از علم قرآنند برتری دادی».

(وَقَوَّيْنَا عَلَيْهِ)؛

«و ما را به تفسیر قرآن نیرومند و توانا گردانیدی».

(لَتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ)؛^۱

«تا ما را بالا دست کسانی که طاقت حمل آن را ندارند قرار دهی».

این جمله هم از نهج البلاغه است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(... ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ)؛

«این قرآن است [که پیش روی شما و در دسترس شماست] حال، از او بخواهید

که به سخن درآید و هرگز سخن نخواهد گفت و لکن من از جانب او گزارش می دهم

[و شمارا از محتویات آن باخبر می سازم]».

(أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا

بَيْنَكُمْ...)^۲؛

«آگاه باشید! علم تمام آنچه که گذشته و آنچه که خواهد آمد در قرآن است و

داروی دردِ شما و نظم دادن به آنچه که مربوط به شماست [از امور دنیا و آخرت] در

قرآن است».

۱- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۴۲.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۷.

اما با شما که هم‌زبان با او نیستید حرف نمی‌زند. من که زبان گویای او هستم باید در کنارش باشم تا مقاصد او را به شما بفهمانم.

تفسیر به رأی؟!

از ابو حمزه ثمالی نقل شده که: من در مسجد النبی نشسته بودم، مردی وارد شد و سلام کرد، جواب دادم. گفت: شما که هستی؟ گفتم: من مردی از اهل کوفه‌ام؛ کاری داشتی؟ گفت: شما ابی جعفر، محمد بن علی باقر را می‌شناسی؟! گفتم: خورشید فروزان است؛ با ایشان چه کار داری؟ گفت: من چهل مسأله از مسائل علمی آماده کرده‌ام که از او بپرسم تا اگر پاسخ‌ها حق بود بپذیرم و اگر باطل بود رد کنم. گفتم: آیا معیار تشخیص حق و باطل در دست هست تا تشخیص بدهی چه چیز حق است و چه چیز باطل؟ گفت: بله. گفتم: خوب؛ کسی که خودش معیار تشخیص حق و باطل را در دست دارد، چه نیازی به دیگران دارد؟! گفت: شما مردم کوفه، مردمی پر حرف و کم حوصله هستید. تو نشانی ابی جعفر را به من بده تا بروم و با خودش صحبت کنم. در حال گفتگو بودیم که حضرت امام باقر علیه السلام وارد مسجد شد در حالی که جمعی اطرافش بودند و سؤالاتی می‌کردند. گفتم: حضرت ابی جعفر ایشانند. آن مرد رفت و به جمعیت پیوست. امام علیه السلام با اطرافیان‌ش در گوشه‌ای نشستند، من هم میان آنها رفتم و نشستم. مردم سؤالات خود را پرسیدند و رفتند. خلوت که شد، امام علیه السلام به او فرمود: تو که هستی؟ گفت: من قناده‌ی بصری هستم. فرمود: ها! فقیه اهل بصره هستی. دانشمند معروف اهل بصره، شما ای؟! گفت: مردم چنین می‌پندارند. فرمود: شنیده‌ام تفسیر قرآن می‌کنی، درست است؟ گفت: بله بحث قرآنی داریم. فرمود: تو، توانایی فهم قرآن داری که تفسیر می‌کنی؟! گفت: تا اندازه‌ای که می‌توانم. فرمود: من

آیه‌ای از تو می‌پرسم، بگو مقصودِ آن چیست؟ در سوره‌ی سبأ آمده است:

﴿... وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيَّ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ﴾^۱

«ما، در آن شهرها سیر و حرکت را مقرر کرده‌ایم، در آنها شب‌ها و روزها با

کمال امنیّت سیر کنید».

آن کدام شهرهاست که مردم با کمال امنیّت، شب و روز در آنها سیر می‌کنند؟

گفت: مگه است؟

ذَٰلِكَ مَنْ حَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَزَادَ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةٍ حَلَالٍ وَ كَرِيٍّ حَلَالٍ يُرِيدُ
هَٰذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِنًا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ؛

«هر کس به قصد زیارت کعبه، از خانه‌اش بازاد و راحله خارج شود در امن و

امان خواهد بود تا به خانواده‌اش برگردد».

امام علیه السلام فرمود: آیا تا به حال نشده که کسانی از خانه بیرون بیایند و به سمت

مگه بروند و در راه گرفتار شوند و اموالشان را ببرند و جانشان به خطر بیفتد؟ گفت:

چرا؛ بسیار بوده‌اند کسانی که بین راه کشته شده و اموالشان به غارت رفته است.

فرمود: پس چطور می‌گویی که آیه فرموده: هر کس به مگه برود با امن و امان می‌رود و

برمی‌گردد؟ جوابی نداشت. فرمود:

(وَيَحَكَّ يَا قُتَادَةُ! إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ

هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ؛

«قتاده؛ بر حذر باش! اگر تو قرآن را از پیش خود تفسیر کنی، هم خود را به هلاک

افکنده‌ای و هم مردم را و اگر از کسانی مثل خود بگیری، باز هم خود و هم مردم را به

هلاک افکنده‌ای».

(وَيَحْكُ يَا قُتَادَةُ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ)؛

«همانا قرآن را کسی می‌شناسد و می‌فهمد که مخاطب به خطابات قرآن است».

بعد فرمود: آنچه که مقصود آیه است این است که:

(... مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَزَادٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كَرِيٍّ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا
بِحَقِّنَا يَهُونَا قَلْبُهُ ... كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛

«کسی که از خانه‌اش به قصد زیارت کعبه خارج شود در حالی که عارف به حقّ ما
بوده و قلبش دوستدار ما باشد، این چنین کسی در روز جزا از عذاب جهنّم در امان
است [در دنیا نیز از انحراف از مسیر دین در امان خواهد بود]».

بعد فرمود:

(كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ وَ لَمْ يَعْ
الْبَيْتَ، فَيَقُولُ ﴿إِلَيْهِ﴾)؛

«همان گونه که خدا فرمود [که حضرت ابراهیم علیه السلام در باره‌ی ذریه‌اش دعا کرد که:]

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ
رَبَّنَا لِتُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ...﴾؛^۱

«خدایا؛ من ذریه‌ام را آوردم و در کنار بیت محرّمتم سکنی دادم، حال ای خدا؛

دل‌های مردم را به سوی آنان متوجّه گردان».

در دعا چنانکه می‌بینیم ضمیر جمع بصورت «إِلَيْهِمْ» آورده که راجع به «ذریه»

است و نفرموده: «إِلَيْهِ» که ضمیر مفرد و راجع به «بیت» باشد و لذا امام علیه السلام می‌فرماید:

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.



(فَنَحْنُ وَاللّٰهُ دَعَوُهُ اِبْرَاهِيْمَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اَلَّتِي مَن هَوَانَا قَلْبُهُ قُبَلَتْ حَجَّتُهُ وَاِلَّا فَلَا)؛^۱

«پس به خدا قسم؛ مقصود از دعای ابراهیم علیه السلام ما هستیم که هر کس قلباً دوستدار ما باشد حجّ او مقبول، و گرنه مردود است».

پس آن شهرهایی که خدا فرموده هر کس در آنها به سیر و حرکت بپردازد در امان خواهد بود ما هستیم که اگر مردم به سوی ما آمدند و احکام دینشان را از ما گرفتند در دنیا، از انحراف در دین و در آخرت، از عذاب جهنّم در امان خواهند بود.

قضایات امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مردی در زمان حکومت عمر، نزد او آمد و گفت: من زنی گرفته‌ام، با اینکه بیش از شش ماه از ازدواجمان نگذشته است بچه‌ای سالم آورده، معلوم می‌شود این بچه از من نیست و مولود از زناست. عمر هم گفت: بله؛ درست است و این بچه از زناست. دستور داد زن را ببرند و بر او حدّ زنا جاری کنند! بیچاره زن که از پاکی خود مطمئن بود، سخت پریشان حال گشت و بین راه که او را می‌بردند با حلال مشکلات، امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه شد. دادش درآمد که: الا مان یا اباالحسن! به دادم برس که بی گناهم. امام علیه السلام وقتی از جریان مطلع شد دستور داد زن را برگردانند و پیش عمر آمد و فرمود: چرا حکم ناروا کرده‌ای؟! گفت: آقا؛ بچه‌ی شش ماهه که شرعی نیست! فرمود: چرا؛ شرعی است. این آیه را در قرآن خوانده‌ای که:

﴿...حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا...﴾؛^۲

۱- بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحات ۳۴۹ و ۳۵۷، تلفیق از حدیث ۲ و ۱۱.

۲- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۱۵.

«دوران بارداری و شیرخوارگی کودک، سی ماه است».

گفت: بله؛ خوانده‌ام. فرمود: این آیه را هم که خوانده‌ای:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ...﴾^۱

«مادرها دو سال کامل، فرزندان خود را شیر می‌دهند».

گفت: بله؛ این را هم می‌دانم. امام علیه السلام فرمود: طبق آیه‌ی اوّل، مجموع دوران بارداری و شیرخوارگی سی ماه است و طبق آیه‌ی دوّم، مدّت شیرخوارگی دو سال؛ یعنی بیست و چهار ماه است. وقتی بیست و چهار از سی کم شود شش ماه باقی می‌ماند. پس معلوم می‌شود از نظر قرآن کریم، کمترین مدّت بارداری، شش ماه است و بچّه‌ی شش ماهه از نظر قرآن، بچّه‌ی شرعی است.^۲

اگر علی نبود، هر آینه عمر...

عمر به جهل و نادانی خود پی بُرد و شاید از آن مواردی باشد که گفته است:

(لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ)؛

«اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود».

از این قبیل جریانات، زیاد است و نشانگر این است که اگر قرآن به دست بشر عادی بیفتد، سبب ضلالت و گمراهی می‌گردد. شما ملاحظه می‌فرمایید مسأله‌ی وضو که از مسائل مبتلا به شبانه‌روزی مسلمانان است، چگونه مورد اختلاف شیعه و سنی قرار گرفته است. این بدین جهت است که نخواستند معنی قرآن را از امام

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۳.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۲۲۴.



معصوم بگیرند و به تبعیت از عمر گفتند: (حسبنا کتاب الله)؛ کتاب خدا در دست ما هست و ما در فهم آن نیاز به کسی نداریم.

با اینکه آیه‌ی وضو در اختیار همه هست که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ وقتی خواستید به نماز بایستید، صورت و دستهای

خود را تا مرفق* بشوید و سر و پاها را تا مَفْصَل [یا برآمدگی پشت پا] مسح کنید...».

با این همه، می‌بینیم چگونه در این مسأله به اختلاف افتاده‌اند. اگر در خانه‌ی امام معصوم - که به حکم خود قرآن، مبین قرآن است - می‌رفتند و معنا و مقصود آیه را از کیفیت و کمیت «غَسْلُ» و «مَسْحُ» می‌پرسیدند به بالای بزرگ تفرقه و اختلاف نمی‌افتادند.

مراتب هدایت انسان به حکم عقل و قرآن

موضوع هدایت انسان یعنی تشخیص هدف خلقت و تعیین مسیر به سوی آن هدف و تنظیم برنامه‌ی سیر در آن مسیر، هم به حکم عقل و هم به حکم قرآن در رتبه‌ی اول، مختص به خداست. اما از نظر عقل، تنها خالق انسان است که از اسرار خلقت او با خبر است و می‌داند هدف خلقت انسان چیست و آن مسیری که باید بپیماید تا به هدف برسد کدام است و آن برنامه‌ای که باید طبق آن عمل کند و این سیر را به پایان برساند چه برنامه‌ای است. تنها خدا خالق انسان است که هم هدف خلقت او را

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶.

* مَرْفَق: آرنج.

تشخیص می دهد و هم مسیر را معین می کند و هم برنامه ی سیر را منظم می نماید. این حکم عقل است. قرآن نیز به همین حکم عقل ارشاد می کند و می فرماید:

﴿...قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ...﴾^۱

«...بگو: خداست که هدایت به حق می کند...».

﴿...قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

«...بگو: مشرق و مغرب از آن خداست او هر کس را بخواهد به صراط مستقیم

هدایت می کند».

ما موظفیم در شبانه روز چندین بار در نماز بگوییم:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

و از خدا هدایت به «صراط مستقیم» را بخواهیم. پس به حکم عقل و قرآن، هدایت انسان در رتبه ی اول، مختص به خدا و در رتبه ی دوم وظیفه ی آن انسانی است که از جانب خدا مأذون و خلیفه ی خدا در امر هدایت عالم انسان است؛ یعنی خدا در ساختمان وجود او مشعلی روشن کرده و او در پرتو نور آن مشعل الهی، هم هدف خلقت انسان را تشخیص می دهد و هم مسیر و هم برنامه ی سیر را می شناسد و او همان رسول مبعوث از جانب خدا و امامان منصوب از سوی او می باشند. خدای متعال در قرآن کریم خطاب به رسول مکرّمش ﷺ می فرماید:

﴿...وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳

۱-سوره ی یونس، آیه ی ۳۵.

۲-سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۲.

۳-سوره ی شوری، آیه ی ۵۲.



«...حقیقت آن که تو، به صراط مستقیم هدایت می کنی».

و در مورد پیشوایان بحق فرموده است :

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...﴾^۱

«ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر و فرمان ما هدایت می کنند و انجام

تمام نیکی ها را به آنها وحی کردیم...».

اعطای منصب خلافت از جانب خدا

نکته‌ی شایان توجه این که قرآن کریم مکرراً روی این حقیقت تأکید دارد که منصب خلافة اللّٰهی و عهده دار شدن امر هدایت عالم انسان، منصبی است که باید محضاً از جانب خدا جعل گردد و جز او احدی حق دخالت در اعطای آن ندارد. در این آیه دقت فرماید:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲

«خدای تو [ای رسول!] هر چه را بخواهد می آفریند و [هر که را بخواهد]

برمی گزیند؛ آنان [آدمیان] حق برگزیدن ندارند. خدا منزّه و متعال از آن چیزی است که آنها شریک خدا می پندارند».

از پیش خود، موجودی را خلیفه‌ی خدا در امر هدایت دانستن، نوعی شرک ورزیدن است. هر دو کار آفرینش و گزینش هادی، مختصّ به خداست.

۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۲-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۸.

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾^۱

«...خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد...».

در سقیفه‌ی بنی ساعده جمع شدن و خلیفه‌تراشی کردن و ابوبکر را از درون آن به عنوان خلیفه بیرون آوردن و بعد از او عمر را خلیفه‌ی خویش معین نمودن و تشکیل شورای ساختگی توسط عمر برای خلیفه شدن عثمان و ... دخالت در کار خدا کردن است و برای او شریک ساختن...! در حالی که فرموده است:

﴿...مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...﴾

«...آنها حق انتخاب و گزینش ندارند...».

﴿...سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۳

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد در موردی که خدا و رسولش نظری داده‌اند او نظر مخالف بدهد و هر که خدا و رسولش را نافرمانی کند در گمراهی آشکار افتاده است».

آن آیه فرمود: دخالت کنندگان در کار خدا مشرکند و این آیه می‌گوید: در مقابل خواست خدا و رسول ﷺ اظهار نظر مخالف نمودن، ضلالت آشکار است.

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۸.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۶.



اهمّیت موقعیت منصب خلافة اللهی

موقعیت منصب خلافة اللهی آنچنان دارای اهمّیت است که وقتی خداوند حکیم می خواهد موضوع آفرینش انسان را با فرشتگان در میان بگذارد؛ اول سخن از خلیفه به میان می آورد و پیش از عنوان انسانیت، عنوان خلافت را مورد توجه قرار داده و آن را هم مربوط به جعل خود معرفی می کند و می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۱

«خدای تو، به فرشتگان گفت: من می خواهم در زمین جعل خلیفه کنم...».

نفرموده: می خواهم انسان بیافرینم! یعنی آن چه که از نظر من در درجهی اول اهمّیت قرار دارد خلافت من است. آن کسی که می خواهد کار من را که امر هدایت عالم انسان است به عهده بگیرد، او باید با اذن من و جعل من عهده دار آن گردد نه با اذن و جعل غیر من. به داود پیامبر علیه السلام خطاب می کند:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...﴾^۲

«ای داود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم؛ اینک [بر اساس جعل ما] در میان

مردم حکومت کن...».

﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۳

«ما آنان را امامانی قرار داده ایم که به امر ما هدایت می کنند...».

منصب امامت آنان به جعل ما بوده است. اعطای عنوان امامت و هدایت به امامان علیهم السلام کار مختصّ به من است و دیگران حقّ دخالت در آن ندارند.

۱-سورهی بقره، آیهی ۳۰.

۲-سورهی ص، آیهی ۲۶.

۳-سورهی انبیاء، آیهی ۷۳.

درباره‌ی ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۱

«...من درباره‌ی تو جعل امامت کرده و امام مردم قرار دادهم...».

وقتی حضرت موسی علیه السلام مبعوث به نبوت شد؛ از خدا خواست که برای من

وزیری از خاندانم معین کن:

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۖ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ۖ وَاجْعَلْ لِي مِنْ أُمَّةٍ عَقْدَةً مِنْ

لِسَانِي ۖ يَفْقَهُوا قَوْلِي ۖ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ۖ هَارُونَ أَخِي﴾^۲

«...خدایا! هارون را که برادر من است وزیر من قرار بده».

نگفت: حالا که من خودم پیامبر و عالم به حقایق می‌توانم برادرم را وزیر و

خلیفه‌ی خودم معین کنم بلکه از خدا خواست که جعل خلیفه نماید.

خدا هم نفرمود: تو خودت پیامبر هستی و برادرت را می‌شناسی و حق‌داری او

را به عنوان وزیر و خلیفه‌ی خویش انتخاب کنی بلکه:

﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^۳

فرمود: تقاضای تو اجابت شد. ای موسی! برادرت هارون را وزیر تو قرار دادم. حال:

﴿اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي...﴾^۴

﴿...فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ...﴾^۵

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۲-همان، آیات ۲۵ تا ۳۰.

۳-همان، آیه‌ی ۳۶.

۴-همان، آیه‌ی ۴۲.

۵-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۷.



«تو و برادرت آیات من را ببیند [و به فرعون] بگوید: ما فرستادگان خدای تو هستیم».

امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی خداوند

و حتّی در جریان روز غدیر، انتصاب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امامت و خلافت، به خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفویض نشده و به آن حضرت نفرموده: خودت علی علیه السلام را به خلافت خودت تعیین کن بلکه فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾؛

«ای رسول آن چه را که از جانب خدایت به تو نازل شده است [به اطلاع مردم]

برسان...».

یعنی تو یک رسول و پیام رسان از جانب خدا هستی؛ باید آن چه خدا به تو گفته به مردم بگویی و تو حق نداری از پیش خود تعیین خلیفه کنی بلکه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾؛

تو مبلغی نه معین! آن چه از من به تو نازل شده است آن را به مردم تبلیغ کن [و آن کس را که من به عنوان خلیفه و جانشین تو معرفی کرده ام به مردم معرفی کن] و این را هم بدان که:

﴿...وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛^۱

...! اگر این کار را نکنی [و تبلیغ تعیین من ننمایی] اصلاً رسالت خود را تبلیغ

نکرده ای [و رسول خدا محسوب نمی شوی]! یعنی مسأله ی ولایت علی علیه السلام روح رسالت محمدی صلی الله علیه و آله است که بر پیکر دین دمیده می شود و آن را زنده می کند و به آن ابدیت می دهد. آن گونه که بچه در رحم مادر تا چهار ماهگی تمام اعضا و

۱-سوره ی مائده، آیه ی ۶۷.



جوارح از داخل و خارج به او داده شده است اما روح ندارد و همچون نبات و گیاهی بی جان است؛ روح که در آن دمیده شد؛ در آن موقع بچه‌ی انسان شده است و به حیات انسانی خویش ادامه می‌دهد. دین مقدس اسلام هم تا روز غدیر خم تمام عقاید و احکامش از توحید و نبوت و معاد؛ نماز و روزه و حج و خمس و زکات و ... تنظیم شده بود و موقتاً با اتصال به روح ولایت محمدی ادامه‌ی حیات می‌داد و قهراً به محض رحلت پیامبر اکرم ﷺ مبدل به پیکری بی روح می‌شد و رو به پوسیدگی و اضمحلال می‌گذاشت و کَانَ لَمْ یَكُنْ می‌گردید! اما روز غدیر خم با نفخ الهی، روح ولایت علوی که تداوم بخش به روح ولایت نبوی بود بر پیکر اسلام دمیده شد و ابدیت حیات آن را تضمین نمود و خدا فرمود:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۱

«...امروز [که روح ولایت بر پیکر رسالت دمیده شد] دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم...».

حاصل آن که تمام عناوین مربوط به خلافت و امامت، جعل الهی دارد و مستقیماً مربوط به ذات اقدس حق است و احدی از آدمیان - حتی پیامبران - در نصب و تعیین شخص خلیفه دخالتی ندارند. حال، آیا سقیفه‌ی بنی ساعده، این حق را داشته است که در حالی که هنوز جنازه‌ی مطهر رسول اکرم ﷺ روی زمین است، تشکیل جلسه داده و از پیش خود، خلیفه برگزینند و ولی امر امت تعیین نمایند؟! اینجا ممکن است این توهم در برخی از اذهان راه یابد که مگر قرآن نفرموده است:

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.



﴿...وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...﴾^۱

«...کار مردم مشورت کردن بایکدیگر است...».

بنابراین، در سقیفه هم به حکم این آیه، در امر تعیین خلیفه به مشورت با هم پرداخته‌اند! در مقام دفع این توهّم می‌گوییم: در این آیه مقصود از **أَمْرُهُمْ** اموری است که مربوط به خود مردم است و مردم حقّ اظهار نظر در آن امور را دارند از قبیل مسائل مربوط به معاملات و مبادلات تجاری و صنعتی، طرح آرای سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی و ... نه کار مختصّ به خدا مانند ارسال رسول و نصب خلیفه و امام و تشریع شرایع و احکام که در آیات گذشته بیان شد و احدی جز خدا حتّیّ پیامبران خدا حقّ دخالت در آن امور را ندارند. آری:

﴿...وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...﴾

مردم در کارهای مربوط به خودشان، موظّف به شُوری در بین خود می‌باشند حتّیّ به رسول اکرم ﷺ نیز دستور داده که:

﴿...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...﴾^۲

«...تو هم در کارها با مردم مشورت کن [در اقدام به صلح و جنگ با دشمنان از

مردم نظر خواهی نما]...».

انتصاب امام علی از سوی خداوند

پس کارها دو قسم است: یک قسم مختصّ به خداست مانند بعث رسول و نصب امام و تشریع احکام:

۱-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۳۸.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ...﴾؛

«خدای تو آنچه را که بخواهد می آفریند و بر میگزیند...».

﴿...مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ...﴾؛^۱

«...آدمیان در این کار اختیاری ندارند...».

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾؛^۲

«...خدا داناست که رسالت خود را در کجا قرار دهد...».

قسم دوم کارهایی است که انجام آن واگذار به مردم شده و در آن کارها موظف به مشورت با یکدیگر و مأذون در اظهار نظر گشته اند. تازه در همان کارهای مربوط به خودشان نیز اگر در موردی خدا و رسول نظر خاصی داده باشند اهل ایمان حق اظهار نظر مخالف ندارند و باید تابع محض، مطیع، عاری از چون و چرا باشند که فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾؛

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد در موردی از کار مربوط به خودشان که خدا

و رسولش حکمی صادر کرده اند؛ اظهار نظری بنماید...».

﴿...وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾؛^۳

«...هر که نافرمانی از امر خدا و رسولش بنماید دچار ضلالت آشکار شده است».

زینب دختر عمه‌ی رسول خدا ﷺ زنی متشخص از قبیله‌ی بنی هاشم بود. از خدا به

۱-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۸.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۳-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۶.



رسولش دستور رسید که به خاطر مصلحتی او را باید به زیدبن حارثه که برده‌ی آزاد شده‌ای بود تزویج بنمایی! رسول اکرم ﷺ طبق دستور خدا به خواستگاری زینب برای زیدبن حارثه رفت! او سخت از این پیشنهاد تعجب کرد که یا رسول الله! من کفو* او نیستم! این آیه در این موقع نازل شد که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۱

«هیچ مرد و زن با ایمانی در مقابل حکم خدا و رسولش نباید اظهار نظری بنمایند».

او هم گفت: اینک که خدا و رسولش دستور می‌دهند، تسلیم و مطیع فرمانم. آری:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ﴾^۲

«...ما مخلوق و ملک خداایم...».

مالک، حق همه گونه تصرف در ملک خود دارد. آنان که برای خویش استقلالی قائلند و خدا را هم مُجاز در تصرف در وجودشان نمی‌دانند نادانانی هستند که نه خود را شناخته‌اند و نه خدا را! بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی:

﴿...قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۳

«...بگو: خدا، و سپس آنها را در گفتگوهای لجابت آمیزشان رها کن».

﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾^۳

* کفو: همتا، مانند.

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

۳-سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۳۰.



«این آخرین حدّ آگاهی آنهاست [و بیش از این چیزی نمی فهمند]...».

سقیفه‌ی بنی ساعده منشاء عصیان و ضلالت

پس به حکم آیاتی که خواندیم؛ مسأله‌ی جعل خلافت و امامت و تعیین شخص خلیفه و امام، امر مختصّ به ذات اقدس حقّ است و پیامبر ﷺ هم جز تبلیغ فرمان خدا به مردم، در امر خلافت و وظیفه‌ای ندارد. بنابراین تشکیل سقیفه‌ی بنی ساعده برای انتخاب خلیفه، کاری مشرکانه و نموداری از عصیان و ضلالت بود که خدا فرمود:

﴿...سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱

«...خدای متعال از آن چه شریک او قرار می دهند پاک و منزّه است».

و فرمود:

﴿...وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾

«...و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند؛ همانا گمراه شده است، گمراهی

آشکاری!»

و خدا داند که این ضلالت چه ضلالت های گسترده و عمیقی در امت اسلامی

به وجود آورد.

اللّٰهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لِّهُ عَلَى ذَلِكَ

۱-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۸.



قرآن، ثقل اکبر و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام ثقل اصغر

نمونه‌ای نیز از گفتار رسول الله اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باب بشنویم.

(مَعَاشِرَ النَّاسِ أَمَرَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّهُ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ)؛

«ای گروه‌های مردم! خداوند عزوجل که رب من و شماست به وسیله‌ی جبرئیل

مرا امر کرده است که»:

(أَنْ أَعْلِمَكُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَأَنَّ وَصِيَّ هَذَا وَابْنِائِ مِنْ

خَلْفِهِمْ مِنْ أَصْلَابِهِمْ حَامِلًا وَصَايَا هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ)؛

«شمارا آگاه سازم که قرآن «ثقل اکبر» است و این وصی من [اشاره به علی علیه‌السلام]

که حاضر در مجلس بوده است] و دو فرزند من [حسن و حسین که در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

نشسته بودند] و آنان که پس از ایشان از اصلاّب اینان حامل سفارش‌های من خواهند

بود، اینان «ثقل اصغر» هستند».

ثَقْلٌ يَأْتِلُ یعنی: چیز سنگین و گرانقدر و نفیس و بدیهی است که چیزی

گرانقدرتر و نفیس‌تر از قرآن و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که هادی انسان به حیات ابدی و

سعادت جاودانی می‌باشند در عالم اسلام وجود ندارد و این که قرآن ثقل اکبر است

شاید از آن نظر باشد که دلیل بر امامت و حجّیت امامان از اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرآن

می‌باشد، زیرا قرآن است که اطاعت اولی الامر را در ردیف اطاعت خدا و رسول

واجب کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ

مِنْكُمْ...﴾؛^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و رسول را و صاحبان

امر [امامان معصوم علیهم السلام] از میان خودتان را...».

قرآن است که می‌گوید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

«همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول است و کسانی که ایمان آورده و

اقامه‌ی نماز نموده و در حال رکوع ایستاد زکات نموده‌اند [حضرت علی علیه السلام]».

قرآن است که می‌گوید:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

«...همانا خداوند اراده فرموده که از شما اهل بیت هر گونه رجس و پلیدی را

دور سازد و شما را پاک و مطهر گرداند».

و می‌گوید:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾^۳

«...[ای پیامبر!] بگو: [در برابر زحمات رسالتم] از شما هیچ اجر و مزدی نمی‌خواهم

مگر مودت و دوستی اهل بیتم...».

و همچنین آیات دیگر که ولایت آل رسول را اثبات می‌کند از این نظر قرآن ثقل

اکبر است.



۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۳- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

هدایتگری قرآن بر امام و امام بر قرآن

آنگاه رسول اکرم ﷺ در ادامه‌ی گفتار خود فرمود:

(يَشْهَدُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ لِلثَّقَلِ الْأَصْغَرِ وَ يَشْهَدُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ لِلثَّقَلِ الْأَكْبَرِ)؛^۱

«قرآن، شهادت به [حجّت] عترت می‌دهد و عترت هم شهادت به [تمامیت و

جامعیت] قرآن [در امر هدایت عالم انسان] می‌دهد».

در روایت دیگر آمده است:

(الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَالْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ)؛^۲

«قرآن، ما را به در خانه‌ی امام می‌برد [و اطاعت او را بر ما واجب می‌کند] و امام

نیز ما را از حقایق مکنونه‌ی قرآن [و تفصیل احکام صادر شده‌ی از جانب خالق سبحان]

آگاه می‌سازد».

در روایت دیگری فرمود:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصِيَهُ اللَّهُ فِيَّ وَ كُلُّ عِلْمٍ عَلَّمْتُهُ فَقَدْ

أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامٍ مُتَّقِينَ وَ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ)؛^۳

«ای گروه‌های مردم! هیچ علمی نیست مگر این که خدا آن را به من آموخته

است و من هم آن را به امام متّقیان [علی] آموخته‌ام و هیچ علمی نیست مگر این که من

آن را به علی تعلیم کرده‌ام و او امام مبین است».

مقصود از امام مبین، امام امیرالمؤمنین علیّ است.

از حضرت امام باقر علیّه‌السلام منقول است وقتی این آیه نازل شد:

۱- بحار الانوار، جلد ۷۷، صفحه‌ی ۲۷۵.

۲- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۰۹.

۳- بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه‌ی ۲۰۸.

«...وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»^۱؛
 «...همه چیز را در امام مبین احصا* کرده ایم».

ابوبکر و عمر از جابر خاستند و گفتند: ای رسول خدا! آیا مقصود از امام مبین تورات است؟ فرمود: نه. گفتند: آیا انجیل است؟ فرمود: نه. گفتند: آیا منظور قرآن است؟ فرمود: نه! در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مجلس شد. تا چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام افتاد فرمود:

(هُوَ هَذَا إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ)^۲؛
 «این است آن امام مبینی که خداوند علم همه چیز را در او احصا کرده است».

البته امام مبین در آیه به «لوح محفوظ» هم تفسیر شده است یعنی: کتابی که همه‌ی اعمال آدمیان و همه‌ی کائنات در آن ثبت و محفوظ است در عین حال منافات با معنایی که در روایت مذکور آمده است ندارد زیرا مظاهر و مجالی* علم خدا در عالم خلق، دارای مراتب طولیه است و استبعادی* ندارد که قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در رتبه‌ی اولی و قلب مبارک امام علی علیه السلام در رتبه‌ی ثانیه مظه‌ری از مظاهر و مجلایی از مجالی لوح محفوظ و علم محیط خدا باشند.

امام مبین، آگاه به حقایق آسمان و زمین

ذیل این آیه، قصه‌ای از عمّار یاسر نقل شده که از اصحاب بزرگوار

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۲.

* احصا: شمارش کردن، آمارگیری.

۲- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه‌ی ۶، حدیث ۶.

* مجالی: محلّ جلوه کردن و متجلی شدن.

* استبعاد: بعید دانستن.



پیامبر اکرم ﷺ است.

او گفته است: در یکی از سفرها که خدمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم به بیابانی رسیدیم که مملوّ از مورچه‌های ریز بی‌شماری بود و مثل سیل روی هم می‌غلطیدند و می‌رفتند. من از دیدن آن همه مورچگان تعجب کردم و گفتم:

(اللّٰهُ اَكْبَرُ جَلَّ مُحْصِيهِ)؛

«چه بزرگ است آن خدایی که شمارهی این‌ها را می‌داند».

امام فرمود:

(لَا تَقُلْ ذَلِكَ يَا عَمَّارُ وَلَكِنْ قُلْ جَلَّ بَارِيهِ)؛

«این چنین مگو ای عَمّار؛ بلکه بگو: چه بزرگ است آن خدا که آفریننده‌ی این‌هاست!»

گفتم: مولای من! مگر کسی هم هست در میان بندگان خدا که تعداد این‌ها را بداند. فرمود:

(نَعَمْ يَا عَمَّارُ اَنَا اَعْرِفُ رَجُلًا يَعْلَمُ كَمْ عَدَدُهُ وَ كَمْ فِيهِ ذَكَرٌ وَ كَمْ فِيهِ اُثْنٌ)؛

بله ای عَمّار، من مردی را می‌شناسم که هم عدد آنها را می‌داند و هم می‌داند

در میان‌شان چند عدد نرو چند عدد ماده هست! گفتم:

(مَنْ ذَلِكَ الرَّجُلُ يَا مَوْلَايَ)؛

«آن مرد کیست ای مولای من»؟!

فرمود: در سوره‌ی یس این آیه را خوانده‌ای؟

(...وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ)؛^۱

این آیه نشان می‌دهد یک امام مبین هست که همه چیز در وجود او احصا شده است.

گفتم: بله خوانده‌ام. فرمود:

(اَنَا ذَلِكَ الْاِمَامُ الْمُبِيْنُ)؛^۲

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۲.

۲- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه‌ی ۷، حدیث ۱۰.

«آن امام مبینی [که خدا فرموده: او عالم به همه چیز است] من هستم».

این (العیاذ باللّٰه) خودستایی نیست که:

(تَرْكِيَّةُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ قَبِيحٌ)؛

«تعریف و تمجید مرد از خودش، زشت و قبیح است».

بلکه این، تمام امکانات خود را در اختیار مردم قرار دادن است و گم‌گشتگان وادی حیرت و ضلالت را به سوی هادی به **صراط مستقیم سعادت**، راهنمایی نمودن است. آدمی که آب و نان فراوان در اختیار دارد و در میان تشنگان و گرسنگان ندا می‌دهد که نزد من بیایید؛ آن‌چه می‌خواهید در خانه‌ی من هست، آیا او خودستایی می‌کند یا اعلام آمادگی برای خدمتگزاری به مردم می‌نماید؟ آن وجود اقدسی که خدا او را به عنوان «امام مبین» در میان مردم منصوب فرموده و ابزار هدایت به سعادت ابدی را به دست او داده است وظیفه‌ی الهی دارد که خود را با امکانات خدادادیش به مردم معرفی نماید تا او را به مرجعیت دینی خود بشناسند و برای استفاضه* از کمالات آسمانی‌اش به سوی او بشتابند.

قضاوت حیرت‌انگیز مولای متّقیان حضرت علی (علیه السلام)

شریح قاضی در زمان عمر منصوب به قضاوت بود. از خودش نقل شده که گفته است: مردی نزد من آمد و گفت: دیشب در خانه‌ی ما دو زن، وضع حمل کرده‌اند؛ یکی پسر آورده و دیگری دختر؛ ولی نوزادها مشتبه شده‌اند و هر یک از آن دو زن، مدّعی است که پسر از آن من است! حال تکلیف ما چیست؟ من وقتی این ماجرا را شنیدم، متحیر شدم که چه بگویم.

* استفاضه: طلب فیض نمودن.



با هم پیش عمر رفتیم . او هم فکری کرد و دید نمی‌داند. به من گفت: تو که قاضی هستی بگو چه باید کرد؟ گفتم: من اگر بلد بودم پیش شما نمی‌آمدم. گفت: اصحاب را جمع کنید تا از آنها نظر خواهی کنیم. آنها هم جوابی نداشتند. آخر الامر خودش گفت: من مردی را می‌شناسم که حلال مشکلات است.

(اَيْنَ اَبَوِ الْحَسَنِ مُفَرِّجُ الْكُرْبِ)؛

«کجاست ابوالحسن [علی علیه السلام] بر طرف سازنده‌ی غصّه‌ها».

اطرافیان‌ش گفتند: احضارش کنید تا جواب بدهد. گفت: خیر، عالم را نزد جاهل نمی‌آورند بلکه جاهل باید نزد عالم برود . ما که نمی‌دانیم باید نزد او برویم . با هم حرکت کردند. اما علی کجاست؟ در نخلستان خارج شهر مشغول بیل زنی و آبیاری درختان است!! به راستی که چقدر بدبختی و مایه‌ی شرمندگی برای امت اسلامی است که آدم جاهل بی‌خبر از احکام خدا تکیه بر مسند خلافت الهی زده و حاکم بر امت گردد، آنگاه آن کس که از جانب خدا منصوب به خلافت و آگاه از تمام حقایق وحی خداست و عالم به همه‌ی علوم، آنچنان از میان امت طرد گردد که ناچار باید برود در میان بیابان بیل بزند و مزدوری کند تا معاش عائله‌اش را تأمین نماید!!

(تَبَّاهُذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَا)؛

«نابود باد این دنیای پست و فرومایه که چه حق‌کشی‌ها در آن شده است و می‌شود»!

آمدند و دیدند علی در میان بیابان بیل می‌زند و قرآن می‌خواند و می‌گوید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱؛

«آیا انسان می‌پندارد که به حال خود رها می‌شود [و به حسابش رسیدگی نمی‌گردد]؟»

سلام کردند و جواب شنیدند. فرمود: چرا اینجا آمده‌اید؟ عمر جریان را گزارش داد. فرمود آن دو زن را حاضر کنند. دستور داد قدحی آوردند و آن را وزن کردند و سپس آن را به یکی از آن زن‌ها داد و فرمود: شیر خود را در میان آن قدح بدوش. آنگاه آن را با شیر وزن کرد و به دومی داد و فرمود: تو هم شیر خود را در میان آن بدوش و بار دیگر آن را وزن کرد؛ شیر یکی از آن دو سنگین و دیگری سبکتر آمد. فرمود: فرزند پسر از آن زنی است که وزن شیرش سنگین تر است. در جواب عمر که از سرّ مطلب پرسید فرمود: خدا سهم پسر را در ارث، دو برابر سهم دختر قرار داده است، در شیر هم، وزن شیر دختر سبکتر از وزن شیر پسر است.

مرحوم علامه‌ی مجلسی (ره) پس از نقل این قصّه می‌فرماید:
 (وَقَدْ جَعَلَتِ الْأَطْيَاءُ ذَلِكَ آسَاساً فِي الْأِسْتِدْلَالِ عَلَى الذَّكْرِ وَالْأُنْثَى)؛
 «طیبیان این عمل را پایه و اساسی قرار داده‌اند برای اثبات پسر یا دختر بودن نوزاد».

عمر، پس از مشاهده‌ی این فضیلت از امام، چون احساس شرمندگی می‌کرد گفت:

(لَقَدْ أَرَادَكَ الْحَقُّ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَلَكِنْ قَوْمُكَ أَبَوَا)؛

خدا تو را خواسته بود ای ابوالحسن! ولی مردم نخواستند. امام فرمود:

(حَفْضُ عَلَيْكَ يَا أَبَا حَفْصٍ «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً»)^۲؛^۳

«در مقابل حقّ خضوع کن ای ابا حفص! کنیه‌ی عمر، ابو حفص است» [روز قیامت

روز جدا شدن حقّ از باطل است] آن روز معلوم می‌شود چه کسی حقّ و چه کسی باطل

بوده است».



۱- بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه‌ی ۲۳۴.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۱۷.

۳- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۳۵ (قضی).

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقام معرفی خود...

چند جمله ای هم از خود امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در معرفی خودش بشنویم که ضمن یکی از خطبه هایش فرمود:

(يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ)؛

«ای مردم! تا مرا از دست نداده اید [آن چه می خواهید] از من بپرسید؛ چرا که علم اولین و آخرین نزد من است».

(أَمَّا وَ اللَّهِ لَوْ تَنَّى لِي الْوَسَادَةُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوَارِيثِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْأَنْجِيلِ بِأَنْجِيلِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ)؛

«به خدا سوگند، اگر مسند حکم برای من آماده شود؛ در میان توراتیان به توراتشان و در میان انجیلیان به انجیلشان و در میان زبوریان به زبورشان و در میان فرقانیان به فرقانشان حکم می کنم».

(فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ السَّمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةِ آيَةٍ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِوَقْتِ نَزُولِهَا وَفِيمَ نَزَلَتْ وَأَنْبَأْتُكُمْ بِنَاسِخِهَا مِنْ مَنَسُوخِهَا وَخَاصَّهَا مِنْ عَامَّهَا وَمُحْكَمِهَا مِنْ مُتَشَابِهِهَا وَمَكِّيَّهَا مِنْ مَدْيَنِيَّهَا)؛

«قسم به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده است اگر از آیه آیه ای قرآن بپرسید از زمان نزول و شأن نزول آن آگاهتان می سازم و از ناسخ و منسوخ، از خاص و عام، از محکم و متشابه، از مکی و مدنی آیات، شما را با خبر می گردانم».

(وَاللَّهِ مَا مِنْ فِتْنَةٍ تُضِلُّ أَوْ تُهْدِي إِلَّا وَأَنَا أَعْرِفُ قَائِدَهَا وَسَائِقَهَا وَ

نَاعِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۱

«به خدا قسم می‌دانم تا روز قیامت چه گروه‌هایی روی کار خواهند آمد اعم از گمراه کننده و هدایت کننده و می‌شناسم که پیشوایشان و دعوت کننده‌ی آنان چه کسانی خواهند بود!»

عدالت مولای و حقوق مردم

به گوشه‌ای هم از عدالت و سخت‌گیری‌اش در رعایت حقوق مردم بنگرید. دستور برای عموم کارگردانان حکومتش از استانداران و فرمانداران نوشته است:

(أَدِقُّوا أَقْلَامَكُمْ وَ قَارِبُوا بَيْنَ سُطُورِكُمْ وَ اخْذَفُوا عَنِّي فَضُولَكُمْ وَ اقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي وَ إِيَّاكُمْ وَ الْإِكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ)؛^۲

«در نامه نگاری نوک قلم‌ها را نازک بگیرید، فاصله‌ی بین سطرها را کم کنید، کلمات زائد را حذف نمایید، میانه روی را در معانی و الفاظ رعایت کنید. از زیاده روی [در صرف بیت‌المال] بپرهیزید که اموال مسلمانان تحمّل اضرار و زیان نمی‌نماید».

شب در بیت‌المال در پرتو نور شمعی نشسته، مشغول حسابرسی بود. کسی داخل شد که صحبت خصوصی داشت. امام فوراً شمع را خاموش کرد! چون شمع از بیت‌المال است و صرف چند شعله از شمع بیت‌المال برای حرف خصوصی روا نیست.^۳ طبیعی است این گونه سخت‌گیری‌ها در حقوق، خوشایند مردم عادی نمی‌باشد و لذا گفته‌اند:

۱- نقل از ارشاد مفید، صفحه‌ی ۲۳.

۲- خصال صدوق، باب الخمسة، صفحه‌ی ۳۱۰.

۳- مناقب، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۰.



(قُتِلَ فِي مِحْرَابِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ)؛

«بس که عادل بود در محراب عبادتش کشته شد».

عتاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام به خزانه دار بیت المال

در ایام عید، یکی از دخترانش با خبر شد که گردن بندی از غنایم در بیت المال هست؛ کسی را نزد خزانه دار پدرش (علی بن ابی رافع) فرستاد که آن گردن بند را سه روز به من عاریه بده؛ پس از سه روز آن را به بیت المال برمی گردانم و اگر مفقود شد، ضامن جبران آن می باشم. او تقدیم کرد. امام علیه السلام وقتی چشمش به گردن بند در گردن دخترش افتاد فرمود: این از کجا به شما رسیده است؟! گفت: از بیت المال عاریه کرده ام. امام علیه السلام سخت برآشفته و خزانه دار را احضار نموده مورد عتاب شدید قرار داد که:

(اَتَحُونُ الْمُسْلِمِينَ يَا بَنَ ابْنِ رَافِعٍ)؛

«پسر ابی رافع! به مسلمانان خیانت می کنی؟»

گفت: آقا چه کرده ام؟! فرمود: چرا گردن بندی که همه ی مسلمانان در آن سهیمند و هنوز تقسیم نشده است به دختر من داده ای؟! گفت: یا امیرالمؤمنین اولاً دختر شماست. ثانیاً او هم فردی از مسلمین است و در بیت المال سهم دارد و ثالثاً سه روز عاریه گرفته و ضامن جبرانش هم شده است. فرمود: اینها درست؛ اما هنوز تقسیم نشده که دختر من با رضایت دیگر مسلمانان سهم مشخص خود را گرفته باشد. گردن بند را از دخترش گرفت و تحویل خزانه دار داد و فرمود: ابن ابی رافع! دیگر نبینم چنین خیانتی مرتکب شوی که مجازات خواهی شد! آنگاه این جمله ی عجیب را فرمود:

(ثُمَّ أَوَّلَى لِبِائْتِي لَوْ كَأَنَّتِ أَخَذَتِ الْعِقْدَ عَلَى غَيْرِ عَارِيَةٍ مَّضْمُونَةٍ مَّرْدُودَةٍ لَكَأَنَّتِ إِذَا أَوَّلَ هَاشِمِيَّةٍ قَطَعْتُ يَدَهَا فِي سِرْقَةٍ)؛^۱

«وای به حال دخترم! اگر به عنوان عاریه به شرط ضمان نگرفته بود که پس از سه روز به بیت المال برگرداند، اولین زنی از هاشمیّات بود که دستش را به جرم سرقت می‌بریدم. بعد رو به دخترش کرد و فرمود: ای دختر علی! از حدّ خود تجاوز مکن. مگر همه‌ی زنان مسلمان در ایام عید، گردن‌بند به گردن خود می‌بندند تا تو نیز ببندی؟!»

یکسان بودن خویش و بیگانه نزد مولا علی علیه السلام

از این عجیب‌تر اینکه یکی از امرای زمان، قدری عنبر (نوعی از عطریات است) برای حضرت امّ کلثوم (دختر امیرالمؤمنین علیه السلام) به عنوان هدیه فرستاده بود. با اینکه هدیه‌ی شخصی بود و ارتباطی با بیت‌المال و اموال عمومی نداشت ولی چون تماسی با مقام حکومت داشت، امام علیه السلام آن را به حساب بیت‌المال گذاشت و برای آگاهی دادن به عموم مردم بالای منبر رفت و فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ عَلِيٍّ خَائِثُكُمْ عَنِّبَرًا؛

«ای مردم! امّ کلثوم دختر علی، به قدر عنبری به حقّ شما تعدّی کرده است».

(وَأَيُّمُ اللَّهِ لَوْ كَانَتْ سَرِقَةً لَقَطَعْتُهَا مِنْ حَيْثُ أَقْطَعُ نِسَاءَكُمْ)؛^۱

«به خدا سوگند اگر هدیه‌ی شخصی نبود؛ دستش را به جرم سرقت می‌بریدم

همان گونه که دست زنان شما را می‌برم».

یعنی دختر من با زنان شما در اجرای حدود الهی یکسان است.

کسی که کارش فصد و حجامت است و از رگ مردم خون می‌گیرد، او ممکن



است در روز صدر گ بزند و از مردم خون بگیرد و باکش نشود ولی اگر بخواهد رگ خودش را بزند دستش می لرزد و در کار خود روان نمی شود!

زند فصّاد در هر لحظه صد نیش ولی دستش بلرزد بر رگ خویش
سیاست بین که می کردند از پیش نه با بیگانه با در دانه ی خویش

فروتنی و تواضع مولای متّقیان

این نمونه ای از عدل علی علیه السلام است، آن هم تواضع و فروتنی اش که شنیده ایم:

پیرزنی را در یکی از گذرگاه های کوفه [مرکز فرماندهیش] دید که مشک آبی بر دوش گرفته و به سختی می برد! جلو آمد و زانو بر زمین زد و بند مشک را از شانه ی پیرزن برداشت و بر شانه ی خودش گذاشت و با او به راه افتاد. آن پیرزن او را شناخت. چون عادتش این بود که در کوچه ها و خیابان ها تنها حرکت می کرد و اجازه نمی داد کسی از اعوان و اصحاب به دنبالش بیفتند و نگهبانش باشند! می فرمود: مرگ مقدّر را کسی نمی تواند جلوگیری کند و غیر مقدّر هم که حافظ نمی خواهد.

طبعاً فردی که با وضعی بسیار ساده و عاری از تشریفات در کوچه ها راه می رود اکثر مردم او را نمی شناسند. پیرزن هم او را شناخت. در بین راه امام علیه السلام از حال او جويا شد. او گفت: خدا، داد مرا از علی علیه السلام بگیرد! شوهر مرا فرستاد در یکی از سرحدات کشته شد و من با چند یتیم مانده ام. برای تأمین معاش خود و کودکانم در خانه ها کار می کنم.

به خانه ی پیرزن رسیدند. امام علیه السلام مشک را بر زمین نهاد و با خاطری پریشان برگشت و شب را با ناراحتی گذراند و اوّل صبح زنبیلی پر از آرد و هیزم و خرما بر دوش گرفت و به سمت خانه ی پیرزن به راه افتاد. در بین راه یکی از اصحاب رسید و گفت: یا امیر المؤمنین! اجازه بدهید من بیاورم. فرمود: نه، روز قیامت بار علی را خودش باید بکشد! تو دنبال کار خودت برو، مرا تنها بگذار. در خانه ی پیرزن رسید و در زد. پیرزن پشت در آمد و

گفت: کیست؟ امام فرمود: همان بنده‌ی خدا که دیروز مشک آب به خانه آورد؛ در را باز کن برای بچه‌ها چیزی آورده‌ام.

وارد خانه شد. فرمود: من می‌خواهم به تو کمک کنم و به ثواب برسم. حالا یا تو از بچه‌ها نگهداری کن و من آرد را خمیر کنم یا من بچه‌ها را نگهداری می‌کنم. پیرزن گفت: من بهتر می‌توانم آرد را خمیر کنم. امام علیه السلام نشست و بچه‌ها را دور خود جمع کرد و همچون پدری مهربان آنها را مورد نوازش قرار داد و با دست خود خرما در دهان آنها می‌گذاشت و می‌گفت: عزیزانم! علی را حلال کنید! دقایقی گذشت و پیرزن گفت: خمیر حاضر است، محبت کن تنور را روشن کن. امام برخاست هیزم در تنور ریخت و آن را روشن کرد. وقتی شعله‌ی آتش بالا آمد صورتش را بر آن گرفت و گفت: علی! بچش حرارت آتش دنیا را. یادت نرود که آتش سوزان جهنم برای بی‌خبران از حال بیوه زنان و یتیمان آماده است.

در این اثنا زنی از همسایه‌ها وارد شد و با کمال تعجب دید امیرالمؤمنین علیه السلام در مطبخ این پیرزن کار می‌کند!! حیرت‌زده کنار پیرزن آمد و گفت: مادر! می‌دانی این آقا که در مطبخ کار می‌کند کیست؟! گفت: نه نمی‌شناسم. مرد مهربانی است، از دیروز به من خیلی خدمت کرده است. گفت: مادر، این امیرالمؤمنین علیه السلام است. پیرزن تا امام را شناخت، هم ترس و وحشت سراپای او را گرفت و هم غرق در عرق خجالت شد. جلو آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! عفو کنید؛ من شما را نشناختم و این جسارت‌ها را کردم و اینک سخت شرم‌منده‌ام. امام فرمود: نه، من شرم‌منده‌ی شما هستم که در رسیدگی به حال شما کوتاهی شده است.^۱



بشارت امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

او بشارتی داده است و امیدواریم ما هم اهل آن بشارت باشیم. به حارث همدان فرموده است:

(...مَنْ يَمُتْ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبَلًا)؛^۱

«...هر که می میرد، هنگام مردن، مرا می بیند اعم از مؤمن و منافق».

اگر مؤمن باشد به حضرت ملک الموت دستور رفق و مدارا می دهد و اگر منافق است دستور سخت گیری در قبض روحش صادر می کند.^۲ آیا یک انسان ممکن است در آن واحد در صد جا و هزاران جا باشد؟! هم اکنون در همین ساعت هزارها و میلیون ها محضر در حال جان دادن هستند و همه علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مشاهده می کنند! آفتاب یکی بیش نیست اما همه ی زمینیان آن را می بینند. علی (علیه السلام) به اذن و اراده ی خدا خورشیدی است که همه ی انسان های در حال احتضار او را می بینند و مورد مهر یا قهر او قرار می گیرند.

یا امیرالمؤمنین! حتماً روز عاشورا هم به کربلا کنار گودال قتلگاه آمده و دیده ای که با حسین عزیزت چه کرده اند. دخترت زینب کبری (علیها السلام) کنار بدن پاره پاره ی برادر آمد و خواست او را ببوسد اما گفت: عزیزم چه کنم؛ جای یک بوسه ی من در همه اعضای تو نیست.

چرا اسامی امامان (علیهم السلام) در قرآن نیامده است؟

گاهی این سؤال پیش می آید و چه بسا ممکن است در اذهان بسیاری از ما مردم

۱- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲۴۱.

۲- کافی، جلد ۳، صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲.

هم باشد که با این اهمیتی که مقام ولایت و امامت امیرالمؤمنین و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در دین ما دارد به طوری که معتقدیم روح دین، ولایت و امامت است و اگر نباشد، دین پایه و اساس و حقیقت ندارد، پس چرا صریحاً در قرآن کریم که مدرک اصلی و اساسی اسلام است این مسأله ذکر نشده و اسامی امامان علیهم‌السلام به طور صریح در قرآن نیامده است؟

قبل از این که به جواب این سؤال بپردازیم، روایتی برای تائید و تحکیم این مطلب نقل می‌کنیم که چگونه ولایت و امامت رکن اصلی در دین است و در صورت نبودن این رکن، اصول اعتقادی دیگر ارزشی نخواهند داشت و مؤثر برای نجات انسان در عالم آخرت نخواهند بود. گاهی به تناسب عرض شده است این دعایی که در زمان غیبت می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي)؛^۱

این دعا نشان می‌دهد: تحقق دین با همه‌ی حقایق آن از اصول و فروعش، متوقف بر معرفت و شناختن حجت است. حجت همان ولی و امام است. اگر او را به امامت نشناسم، اصلاً دین ندارم هر چند اصل توحید را خوب بیان و استدلال کنم و برهان اقامه نمایم. اگر پیامبر شناسی و معادشناسی من با تمام حقایقش درست باشد، در عین حال امام شناس و حجت شناس نباشم، دین ندارم. (ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي)؛ یعنی نه توحیدم درست است و نه پیامبر شناسی و نه معادشناسی و نه اعمالم از نماز و روزه



و حجّ و... ما باید در اطراف این مطلب، مکرّر بحث داشته باشیم تا در قلب کودکان و جوانان، رسوخ پیدا کند و با تشکیک مشککان اضطراب پیدا نکنند.

اقرار به ولایت امامان علیّه شرط قبولی اعمال

این جمله را از مرحوم علامه‌ی مجلسی (رض) نقل می‌کنم که می‌فرماید:
(وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأُمَامِيَّةَ أَجْمَعُونَ عَلَى اشْتِرَاطِ صِحَّةِ الْأَعْمَالِ وَقُبُولِهَا بِالْإِيمَانِ)؛
اجماع تمام علمای امامیه بر این است که هم صحّت و هم مقبولیت اعمال دینی
مشروط به ایمان است و اگر ایمان نباشد، هیچ عملی از اعمال خوب پیش خدا ارزش
ندارد اگر چه ممکن است نزد مردم دارای ارزش باشد. مثلاً آدم کافری خدمتگزار
بشر بوده و موجبات رفاه زندگی مردم را فراهم کرده باشد، نزد خدا ارزشی نخواهد
داشت! یعنی این خدمات پس از مرگ دستگیرش نخواهد بود!

(الَّذِي مِنْ جُمْلَتِهِ الْإِقْرَارُ بِوَلَايَةِ جَمِيعِ الْأِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)؛

«اقرار به ولایت همه‌ی امامان علیّه از ارکان ایمان است».

(وَالْأَخْبَارُ الدَّالَّةُ عَلَيْهِ مُتَوَاتِرَةٌ بَيْنَ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ)؛

«اخباری که دلالت بر این مطلب می‌کنند در بین شیعه و سنی متواتر است».

یعنی صدور آن اخبار از رسول خدا ﷺ در حدّ یقین است.

از جمله‌ی آن‌ها این روایت است که حضرت امام صادق علیّه السلام از پدران
بزرگوارشان نقل کرده‌اند تا به رسول خدا ﷺ می‌رسد که آن حضرت، خطاب به
امام امیرالمؤمنین علیّه السلام فرمودند:

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ...)

صفات زیادی ذکر فرموده اند تا به اینجا می رسد:

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ)؛

«ای علی! تو بعد از من حجّت، بر همه‌ی مردم هستی.»

(اسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَّاكَ)؛

«هر کس ولایت تو را پذیرفت؛ مستحقّ بهشت است.»

(وَأَسْتَحَقَّ دُخُولَ النَّارِ مَنْ عَادَاكَ)؛

«هر کس به مخالفت با تو برخاسته و تن به ولایت تو نداده است استحقاق جهنّم دارد.»

(يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ وَأَصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ)؛

«ای علی! قسم به خدایی که مرا به نبوّت برانگیخته و از میان همه‌ی عالمیان

برگزیده است.»

(لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ

مِنْ وَلَدِكَ)؛

«اگر بنده‌ای هزار سال خدا را عبادت کند خدا عبادت او را نمی‌پذیرد مگر بر

پایه‌ی ولایت تو و ولایت امامان از فرزندان تو باشد.» بعد فرمود:

(وَإِنَّ وَلَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ)؛

«تنها ولایت تو هم مقبول نیست بلکه باید توأم با برائت از دشمنان تو و از

دشمنان امامان از فرزندان تو باشد.»

اصل ولایت، رکن اصیل ایمان

البته اهل تسنّن هم معتقدند که مودّت اهل بیت و ذی القربی اجزای رسالت در

قرآن است و می گویند: هر مسلمان تابع قرآن باید دوستدار آنان باشد اما آن چه را که



آنها به طور مسلم ندارند، اصل برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است. بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه ی گفتارش فرمود:

(بَذَلَكَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ عليه السلام)؛

«این مطلب که گفتم، جبرئیل از جانب خدا به من گزارش داده است».

(فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)؛^۱

«حال هر که می خواهد آن را بپذیرد و هر که می خواهد نپذیرد».

این روایت نشان می دهد اصل ولایت امامان علیهم السلام رکن اصیل ایمان است و اگر کسی آن را نداشته باشد؛ در مسیر جهنم پیش می رود.

پاسخ به سؤال مطرح شده

اما سؤال این بود که مسأله ی امامت و ولایت امامان علیهم السلام با این موقعیت و اصلاتی که در تحقق دیانت دارد، چرا صریحاً در قرآن ذکر نشده است؟ در جواب این سؤال می توان دو جهت ذکر کرد: یکی این که سبک و روش قرآن این است که در اصول عقاید و فروع دین و احکام، به صورت کلی بحث می کند یعنی به شرح تفصیل و جزئیات مطلب نمی پردازد و تفصیل جزئیات را به بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله موکول می کند. مثلاً درباره ی خدا همین قدر از دریچه ی مشاهده ی آثار صنع و نظام آفرینش نشان می دهد که:

(...أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)^۲؛

«آیا شکی هست در این که این همه مصنوعات از زمین و آسمان را صانع و

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ی ۱۹۹.

۲- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۰.

هستی آنها، نشان از هستی او می‌دهد و حیات در عالم، گواه بر حیات او و علم و قدرت در مخلوقات، دلیل بر علم و قدرت اوست. پس سازنده‌ی عالم، موجودی است یگانه؛ دارای علم و قدرت و حیات و اراده و مشیت. اما آیا این صفات کمال عین ذات خداست یا زائد بر ذات است؟ قرآن راجع به این مطلب بیانی ندارد و همچنین می‌گوید: خدا متکلم است و کلام و سخن دارد و قرآن کلام خداست؛ اما آیا این کلام مخلوق است و حادث و یا قدیم است و غیر حادث؟ در گذشته همین مطلب میان گروه‌هایی از مسلمانان مورد مباحثات و مشاجرات و منازعات فراوان بوده و جنگ و جدال‌ها و احیاناً خونریزی‌ها به وجود آورده است که آیا قرآن که کلام خداست مخلوق است یا مخلوق نیست؟ در قرآن، راجع به این مطلب هم بیانی نیامده است. فهم این مطالب، موکول به عقل و بیان رسول ﷺ شده است و ایضاً درباره‌ی اعمال عبادی به صورت کلی گفته است. مثلاً فرموده:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾^۱

«نماز بخوانید و زکات بدهید...».

اما اصلاً نماز چیست؟ و در چند وقت باید انجام شود؟ ارکان و اجزاء و شرایطش کدام است؟ مقدمات و مقارنات و تعقیباتش کدام و مبطلاتش کدام است؟ هیچ‌کدام از اینها به طور صریح و روشن در قرآن بیان نشده؛ مگر قسمتی از آداب وضو و تیمم که اشاره‌ای شده است. درباره‌ی روزه فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾^۲

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.

۲- همان، آیه‌ی ۱۸۳.



«ای مؤمنان روزه بر شما واجب شده است».

روزه چیست؟ و شرایط و مبطلاتش چیست؟ در قرآن بیان نشده است و همچنین در مورد حج آمده:

﴿...لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾^۱

«باید مردم با داشتن استطاعت، حج بجای آورند».

اما حج یعنی چه؟ اعمال و مناسک آن کدام است؟ واجبات و محرمات آن کدامند؟ صدها حکم در مسأله‌ی حج هست که هیچکدام در قرآن نیست! می‌فرماید: زکات بدهید. اما زکات به چند چیز تعلق می‌گیرد؟ و نصاب هر یک کدام است؟ در قرآن توضیح داده نشده است! این روش قرآن در مورد اغلب احکام عبادی است که به صورت کلی می‌گوید و شرح و تفصیل آن را موقوف به بیان رسول ﷺ می‌کند. در مسأله‌ی امامت و ولایت نیز روش قرآن به همین نحو است؛ مثلاً به طور کلی می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲

«ای مؤمنان! فرمان خدا و رسول و اولی الامر [فرمانروایان] را اطاعت کنید».

حالا آن فرمانروایانی که اطاعتشان در ردیف اطاعت خدا و رسول به طور مطلق واجب است (در حالی که وجوب اطاعت مطلق، کشف از لزوم تحقق عصمت در اولی الامر می‌کند) آنها چه کسانی هستند؟ در قرآن مشخص نیست! همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۳

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

۲-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۳-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

«تنها ولیّ و صاحب اختیار شما در رتبه‌ی اوّل خداست. بعد رسول خدا و سپس آن کسی است که در حال رکوع نماز، ایتاء زکات می‌کند».

اینجا خدا و رسول معلوم است اما آن کسی که در حال رکوع نماز ایتاء زکات می‌کند کیست؟ در قرآن مشخص نشده است و همچنین فرموده است:

﴿...وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱
«...همه چیز را ما، در امام مبین احصاء* کرده‌ایم».

این آیه هم نشان می‌دهد کسی در عالم هست که امام مبین است و علم به همه چیز (کلّ شیء یعنی همه چیز) در وجود او احصاء شده است. هر چه در عالم هست از تمامی مخلوقات، علم به آن، در وجود امام مبین قرار داده شده است. وجود اقدس او به اذن خدا مخزن علم به تمام کائنات است. اما مصداق آن امام مبین کیست، در قرآن مشخص نشده است.

رسول اکرم ﷺ، مبین حقایق قرآن

بیان تفصیلی تمام این عناوین کلی، موکول به گفتار رسول خدا ﷺ شده است. چنان که می‌فرماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۲

«ما قرآن را به تو ای پیامبر نازل کردیم به این منظور که بیان تو در کنارش باشد و مجملاتش را برای مردم بیان کنی».

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۲.

* احصاء: آمارگیری، شمارش.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.



یعنی قرآن نیاز به مبین معصوم دارد و تور از آن نظر که معصوم هستی برگزیدیم که مبین مجملات قرآن باشی. آنگاه خطاب به عموم امت می فرماید:

﴿... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۱

«به آنچه که پیامبر گفته و آورده است عمل کنید و از هر چه که نهی کرده

است خودداری نمایید».

رسول هم طبق فرمان خدا به بیان مجملات قرآن پرداخته و همانگونه که احکام عبادات را بیان کرده و مثلاً گفته نماز یعنی چه و چگونه بخوانید؛ روزه و حج و زکات یعنی چه و چگونه باید انجام بدهید - که اگر او و عترتش نبودند ما هیچکدام از اینها را نمی فهمیدیم - درباره‌ی امامت و ولایت نیز به بیان تفصیلی آن پرداخته و ضمن صدها و بلکه هزارها روایت، افراد مشخص و معینی را تحت عنوان ولی و امام برای امت اسلام معرفی فرموده است و آیات مجمل قرآن را با ارائه‌ی آنها تبیین نموده است که اولی الامر واجب الطاعة چه کسانی هستند و آن کس که در حال رکوع نماز، ایتاء زکات کرده کیست و آن امام که وجود او مخزن علم به جمع کائنات است؛ کدام وجود مقدس است؟

روایتی در باب شناسایی امام واجب الطاعة

از باب نمونه به نقل یکی از آن روایات تبرک می جوئیم. جابر بن عبد الله انصاری که یکی از اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ است می گوید: وقتی این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲

۱-سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.



«...خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید...». گفتیم:

یا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ؛

«ای رسول خدا! ما خدا و رسولش را شناختیم اما اولی الامر و فرمانروایانی که خدا اطاعت آنها را قرین اطاعت خودش قرار داده است چه کسانی هستند»؟

(قَالَ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ؛

«فرمودند: آن‌ها جانشینان من هستند؛ ای جابر!»)

(أَيُّمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي)؛

آنها بعد از من پیشوایان مسلمانانند و آن‌ها اینانند:

(عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ
بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ)؛

«...محمد بن علی که در تورات به صفت باقر شناخته شده است».

(وَسَيِّدُكُمْ يَا جَابِرُ)؛

«تو بعد از من او را ملاقات خواهی کرد ای جابر».

(فَإِذَا لَقِيتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ)؛

«وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان».

(ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَكِئِيُّ)؛

«...آخرین آن‌ها، هم نام من و هم کنیه من است».

اسم و کنیه‌ی او، اسم و کنیه‌ی من است و او:

(حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ حَسَنٍ بْنُ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ



اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَغَارِبُهَا؛

«آخرین حجت خدا در روی زمین و ذخیره‌ی او بین بندگان خدا خواهد بود و

خدا به دست او مشرق و مغرب زمین را فتح خواهد کرد».

ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ؛

«اوست که از دیدگان مردم غایب خواهد شد».

غَيْبَةُ لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛^۱

«غیبت او چنان طولانی شود که تنها کسانی در آن زمان با اعتقاد به امامت او

باقی می‌مانند که خدا قلبشان را به ایمان امتحان کرده باشد».

یکی از مشکلات زمان غیبت همین است که بسیاری از مردم به شک و تردید می‌افتند

که او کجاست؟ پس چرا نمی‌آید؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن روز از وضع و حال مردم امروز

خبر داده است. در حدیث دیگری دنبال جملات قبلی این جمله آمده که فرمود:

يَا جَابِرُ هَؤُلَاءِ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي؛

«ای جابر! این‌ها جانشینان و اوصیای من هستند».

مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي؛

«هر که از آن‌ها اطاعت کند، از من اطاعت کرده است».

وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي؛

«هر که نسبت به آن‌ها نافرمانی کند، نسبت به من نافرمانی کرده است».

وَمَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي؛

«هر کس یکی از آن‌ها را منکر بشود، مرا منکر شده است [انکار رسول خدا هم

می‌دانیم که انکار خداست [۱].

(بِهِمْ يُمْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ)؛^۱

«به وجود آن‌هاست که خدا نظام عالم را ثابت و استوار ساخته است».

این هم یک نمونه از روایاتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن آن‌ها مصادیق ولیّ و امام را که در قرآن به صورت کلی و مجمل آمده است به گونه‌ی مشخص و مبین نشان داده و اشخاص دوازده امام معصوم علیهم السلام را با ذکر اسامی و مشخصاتشان معرفی فرموده است. این جهت اول در جواب سؤال ابتدای سخن که گفتیم: سبک قرآن این است که کلی هر مطلبی را می‌گوید و تفصیل آن را به بیان رسول صلی الله علیه و آله موکول می‌کند.

پیشگیری از تحریف قرآن، سبب دیگر...

اما جهت دوم که چرا اسامی امامان علیهم السلام در قرآن ذکر نشده این است که اگر اسم امیر المؤمنین علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام صریحاً در قرآن ذکر می‌شد، فساد عظیم در امت اسلامی به وجود می‌آمد و سرانجام منجر به هدم^{*} اساس اسلام می‌شد و دیگر اسمی از اسلام و قرآن باقی نمی‌ماند. زیرا همان گونه که می‌دانیم عده‌ای از متظاهران به اسلام، ایمان به حقانیت اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن نداشتند و تنها به طمع این بودند که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت و حکومت برسند. آن‌ها به ظاهر اظهار اسلام کرده و منتظر بودند تا چه زمانی می‌رسد که پیامبر از دنیا برود و آن‌ها مسند ریاست را برای خودشان حیازت^{*} کنند. اگر در چنین شرائطی جانشینان پیامبر به نام

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۱۸، باب ۴.

* هدم: ویران نمودن.

* حیازت: حائز شدن، به دست آوردن، تصاحب کردن.



علی علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت علیهم السلام در قرآن صریحاً معین می شدند، آنچنان
آتش خشم در وجود آن منافقان مشتعل می شد و با بغض تمام به فکر اخلال نظام
می افتادند که اگر در همان زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله زمینه‌ی مساعدی می یافتند،
دست به تشکیل یک حزب ضد اسلامی می زدند و با جدّ تمام به مبارزه با پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله بر می خاستند و قهراً مؤمنان واقعی هم نمی توانستند ساکت بمانند و در
مقابل آنها برای دفاع از پیامبر و قرآن نهضت می کردند و در نتیجه یک جنگ مهیب
داخلی در امت و کشور اسلامی به وجود می آمد و نهال نورس اسلام را در همان
روزهای اوّل عمرش می خشکانید و اگر هم در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین
فرصتی به دستشان نمی آمد، در کمین می نشستند تا پس از وفات آن حضرت با
دسیسه‌های شیطانی به قدرت برسند و برای این که سند زنده‌ای بر بطلان حکومت
جائزانه‌شان در قرآن نباشد، دست به تحریف قرآن می گشودند و آیات نصّ بر امامت
را از قرآن بر می داشتند (چون با قدرت همه کار می شود کرد) و این تنهامدرک
آسمانی اسلام و مسلمین را لکه دار و مُشوّه* می ساختند و این یگانه سند قطعی دست
نخورده‌ی وحی و نبوت را هم به سرنوشت شوم تورات و انجیل محرف* فعلی مبتلا
می کردند و ارزش و اعتبار آسمانی آن را از بین می بردند و این کتاب عزیز را به کلی از
سندیت و حجّیت دینی می انداختند.

پس معلوم شد صلاح اصل امامت بلکه صلاح اصل دیانت در این بوده که
اسامی امامان علیهم السلام صریحاً در قرآن ذکر نشود. اگر چه ذکر نشده است ولی در عین
حال می بینیم آیات مربوط به ولایت و امامت در خلال آیات مربوط به مطالب دیگر

*مُشوّه: معیوب، زشت گردانیده.

*محرف: تحریف شده.

طوری قرار داده شده است که با کمال وضوح برای حقیقت جویان، نشان دهنده‌ی ولایت حقّی آن بزرگواران است و واقعاً در عین عدم تصریح، تعیین است و گذشته از روایات فراوان که آیات مربوط به ولایت را تفسیر و تبیین می‌کنند؛ اگر در خود آیات دقت شود، از روی قرائن داخل و خارج می‌توان فهمید که آیه ناظر به چه مطلبی است. مثلاً در همین آیه‌ی تبلیغ اگر اندکی دقت کنیم به خوبی می‌فهمیم که مفاد آیه جز با امر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام با هیچ مطلبی سازگار نیست. می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾^۱

«ای رسول! آنچه ما به تو گفته‌ایم به مردم بگو».

همین خطاب ای رسول، نشان می‌دهد مطلبی که باید بگویید، ناخوشایند عده‌ای می‌باشد و ممکن است از ناحیه‌ی آنان مورد اعتراض قرار بگیرد و لذا خدا می‌فرماید: تو رسول و فرستاده‌ی من هستی و در این مطلب جز ابلاغ رسالت دخالتی نداری که مورد اعتراض قرار گیری. حرف از من است و به تو ارتباطی ندارد.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾

«ای رسول آنچه خدایت به تو گفته است به مردم بگو...».

﴿...وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾

«...! اگر این مطلب را به مردم نگویی؛ اصلاً ما تو را به رسالت از قبل خود

نمی‌شناسیم و در ردیف رسولان خود قرار نمی‌دهیم...».

﴿...وَاللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ...﴾



«...خدا تو را از گزند مردم حفظ می کند...».

تهدید آمیز بودن آیه ی ۶۷ سوره ی مائده

این آیه، هم رسول خدا را تهدید می کند و هم وعده ی حفظ و حمایت می دهد. از آیه استفاده می شود که این مطلبی بوده که قبلاً خدا با پیامبر به میان گذاشته بوده ولی پیامبر از اظهار آن به مردم، نگرانی خاطر داشته است تا با نزول این آیه، مورد تهدید قرار گرفته و خود داری از ابلاغ را مستلزم هدم و نابودی اساس رسالت خدا معرفی کرده و برای رفع نگرانی خاطر از رسول ﷺ، وعده ی حفظ و حمایت داده است. اینجاست که باید اندیشید: آیا آن چه مطلبی بوده که نبودن آن در متن دین، مستلزم نابودی اساس دین و بطلان اصل رسالت بوده است؟ و آیا رسول خدا ﷺ از ابلاغ آن، چه نگرانی و ترسی از مردم داشته است؟ معلوم می شود مطلبی بوده که با مذاق ریاست طلبان ناسازگار بوده و اگر می گفته، حتماً در مقابلش می ایستاده اند! البته او از جان خودش هم نمی ترسیده که شاید مرا بکشند. پیامبران که از جهاد در راه خدا و کشته شدن ترسی ندارند که خدا فرموده است:

﴿...لَا يَخَافُ كَذَىُّ الْمُرْسَلُونَ﴾^۱

«فرستادگان من که در کنار منند از کسی و از چیزی نمی هراسند».

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ...﴾^۲

«آنان که رسالت های خدا را ابلاغ می کنند از احدی جز خدا نمی ترسند».

۱-سوره ی نمل، آیه ی ۱۰.

۲-سوره ی احزاب، آیه ی ۳۹.



سبب نگرانی پیامبر اکرم ﷺ

ترس و نگرانی پیامبر ﷺ از ضلالت و گمراه شدن مردم بوده که مبدا منافقان او را متهم به دنیاداری کرده و ادّعای رسالت و نبوت را هم مقدمه‌ی رسیدن به جاه و مقام و ریاست در نظر مردم جلوه دهند و بگویند: خودش که ریاست کرده برای بعد از خودش هم دامادش را سوار بر دوش مردم می‌کند! در این صورت، شخصیت آسمانی پیامبر که همان نبوت و رسالت است لگه دار می‌شد و به اعتقادات دینی مردم لطمه می‌خورد و به هلاک ابدی مبتلا می‌شدند. قرآن درباره‌ی حضرت موسی علیهِ السلام می‌فرماید: وقتی ساحران فرعون طناب‌ها و چوب‌ها را با سحر خود تبدیل به مارها و افعی‌ها کردند.

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾^۱

«موسی علیهِ السلام ترسی در دلش پیدا شد».

آیا حضرت موسی از چه ترسید؟ از جان خود ترسید بلکه از این ترسید که نکند مردم خیال کنند، این عصا هم که به دست من تبدیل به اژدها شده از همین قبیل سحر ساحران است و دین در نظرشان بی پایه و بی اساس جلوه کند.

در نهج البلاغه‌ی شریف آمده است:

﴿لَمْ يُوجَسْ مُوسَى عَلَيْهِ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجَهَّالِ﴾^۲

موسی علیهِ السلام بر جان خود ترسید بلکه از آن ترسید که جاهلان پیش بیفتند و مردم را به ضلالت بیفکنند. خدا هم فرمود:

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۶۷.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴.



﴿...لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾^۱

«نترس! ما کاری می‌کنیم که مجال چنین تهمت‌ی درباره‌ی تو نیابند».

وعدۀ خدا در حمایت از پیامبر اکرم ﷺ

اینجا هم پیامبر اکرم ﷺ از تهمت به دنیاداری و لگه دار شدن شخصیت آسمانی‌اش می‌ترسید که مبدا اساس نبوت و رسالتش متزلزل گردد و نتیجتاً مردم به ضلالت و هلاکت ابدی مبتلا شوند و لذا خدا وعده‌ی حفظ و حمایت داده که تو ولایت علی علیه السلام را ابلاغ کن. من تو را حفظ می‌کنم. یعنی شخصیت آسمانی تو و اساس نبوت و رسالت تو را از گزند تهمت خائنان و منافقان مصون و محفوظ نگه می‌دارم.

پس آیه نشان می‌دهد: آن مطلبی که باید ابلاغ شود و پیامبر اکرم ﷺ از ابلاغ آن نگرانی دارد، مطلبی است که با مذاق ریاست طلبان امت ناسازگار است و اگر آن را ابلاغ کند، آن‌ها آتش خشم در قلبشان شعله‌ور می‌گردد و دست به تهمت و ایجاد آشوب و فتنه در میان امت می‌زنند. بنابراین روشن شد که آن مطلب جز مسأله‌ی ولایت و املت امام امیر المؤمنین علی علیه السلام نبوده است. این از نظر تأمل در خود آیه‌ی تبلیغ.

اما از نظر روایات مربوط به تفسیر این آیه، بهترین بیان، بیان رسول خدا ﷺ در خطبه‌ی غدیریّه است. اگر چه آن خطبه مفصل است اما چند جمله از جملات الهام بخش آن خطابه‌ی نورانی را می‌خوانیم. رسول اکرم ﷺ پس از ذکر مطالبی با اشاره به همین آیه‌ی تبلیغ فرمود:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أُنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ؛

«ای گروه های مردم! من هیچ کوتاهی در رساندن پیام خدا نداشته ام».

وَأَنَا مُبَيِّنٌ لَّكُمْ سَبَبَ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ؛

«حالاً من به شما می گویم که علت نزول این آیه در مقام تهدید من چه بوده است».

إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ إِلَيَّ مِرَاراً ثَلَاثاً يَأْمُرُنِي عَنْ رَبِّي؛

«سه بار جبرئیل از جانب خدا بر من فرود آمده و از سوی خدا به من امر کرده است».

أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأَعْلِمَ كُلَّ أَيْضٍ وَاسْوَدَّ؛

«که در این محضر عموم به پا خیزم و به سپید و سیاه آگاهی دهم».

أَنْ عَلَيَّ بَنَ أَيْطَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي؛

«علی بن ابی طالب برادر من و وصی و خلیفه و جانشین من و امام پس از من است».

وَهُوَ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ وَرَسُولُهُ؛

«او ولی شما بعد از خدا و رسول خداست».

وَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ؛

«من از جبرئیل خواستم که از خداوند تقاضای معافیت من از این مأموریت را بنماید».

چرا؟

(لَعَلَّمَنِي بِقَلَّةِ الْمُتَّقِينَ)؛

«چون می دانستم که میان شما افراد متقی کم هستند»!

(وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ)؛

«منافقان زیادند».

(وَأَدْغَالَ الْأَثْمِينَ وَحَتَلَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالْإِسْلَامِ)؛

«مفسده جوئی گنهکاران و نیرنگ بازی آنان که اسلام را به تمسخر و استهزا

گرفته اند».



(وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ)؛

«من اگر بخواهم اسم آن‌ها را بگویم، می‌گویم».

(وَأَنْ أُؤَمِّيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ)؛

«و اگر بخواهم آن‌ها را با اشاره نشانشان بدهم، می‌دهم و می‌توانم یک یک این

گروه را بانام و نشان معرفی کنم».

(وَلَكِنِّي وَاللَّهِ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ)؛

«ولی به خدا قسم من در مورد این افراد، کریمانه عمل می‌کنم و آبرو و

حیثیتشان را حفظ می‌نمایم».

(وَكُلُّ ذَلِكَ لَا يَرْضَى اللَّهُ مِنِّي إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيَّ)؛

«ولی خدا از من راضی نمی‌شود مگر این که به آنچه مأمورم کرده، اقدام کنم

و به من گفته»:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...)

«ای رسول! آنچه را که [درباره‌ی علی] به تو گفته‌ایم به مردم بگو».

حال، از باب امتثال امر خدا می‌گویم:

(فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَامَامًا)؛

«ای مردم! بدانید که خدا علی بن ابیطالب را ولی و صاحب اختیار شما معین

کرده و او را امام و پیشوای واجب‌الاطاعة قرار داده است».

(مُتَرْضًا طَاعَتُهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ

وَ عَلَى الْأَبَادِيِّ وَ الْحَاضِرِ وَ عَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَ الْعَرَبِيِّ وَ الْحُرِّ وَ الْمَمْلُوكِ وَ

الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ)؛

«اطاعتش واجب است بر همه‌ی مهاجران و انصار و پیروان ایمانی آنان و بر هر

بیابانی و شهری و بر هر عجمی و عربی و بر هر بنده و آزادی و بر هر صغیر و کبیری و

بر هر سیاه و سپیدی.»

(مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقَوْمُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ؛

«ای مردم! این آخرین بار است که من در این مجمع و محضر ایستاده‌ام و باشما

سخن می‌گویم، مرا دیگر در چنین مجمعی نخواهید دید.»

(فَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ انْقَادُوا لِأَمْرِ رَبِّكُمْ؛

«پس گوش فرا دارید و مطیع فرمان پروردگارتان باشید و بپذیرید که»؛

(عَلَيَّْ وَ لَيْكُمْ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ رَبِّكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَلَدِهِ إِلَى

يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ؛

«علی ولی و امام شما به فرمان خدای شماست و پس از او امامت در ذریه و نسل

من از فرزندان علی خواهد بود تا روز قیامت که خدا و رسولش را دیدار کنید.»

(مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وَلَدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ

هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ)؛

«ای مردم! علی و پاکان از فرزندان من، ثقل اصغر و قرآن ثقل اکبر است [از آن

نظر که سند ولایت و امامت و حجیت عترت علیه السلام قرآن است، قرآن ثقل اکبر است]».

(ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عِضْدِهِ فَرَفَعَهُ ثُمَّ قَالَ؛

«آنگاه دست به بازوی علی زد و بلندش کرد و گفت»؛

(مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ وَاعِي عِلْمِي وَ خَلِيفَتِي عَلَى

أُمَّتِي)؛

«ای مردم! این علی [که شخص او را می‌بینید] برادر و وصی من و حافظ علم و

جانشین من بر امت من است.»

(أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛



«تَوَجَّهْ! هَر كِه مِنْ وَلِیِّ او هستم، این علی ولیّ اوست».

(اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ اَلْعَنَ مَنْ اَنكَرَهُ وَ اَغْضَبْ عَلٰی مَنْ جَدَّ حَقُّهُ)؛

«خدا یا! هر که علی را دوست می‌دارد، تو دوستش بدار و هر که با او دشمنی می‌ورزد، دشمنش بدار و هر که منکر حقّ او می‌شود او را لعنت کن و از رحمت خود محرومش گردان».

(مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)؛

«ای مردم! پس از من، پیشوایانی پدید می‌آیند و مردم را به سوی آتش فرا می‌خوانند».

(مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُمْ وَ أَنْصَارَهُمْ وَ أَتْبَاعَهُمْ وَ أَشْيَاعَهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنْ النَّارِ)؛

«ای مردم! اینان و پیروان و یارانشان در پست‌ترین درکات جهنّم محکوم به عذاب هستند».

(مَعَاشِرَ النَّاسِ... وَ قَدْ بَلَغْتُ مَا أُمِرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَ غَائِبٍ وَ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ وَلَدٌ أَوْ لَمْ يُولَدْ فَلْيُبَلِّغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَ الْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛^۱

«ای مردم! من وظیفه‌ای را که مأمور به آن بودم به پایان بردم و حجّت را بر هر حاضر و غائب و حتی آنان که هنوز از مادر زاده نشده‌اند تمام کردم. پس باید ماجرای امروز را حاضران به غائبان گزارش کنند و پدران به فرزندان تا روز قیامت اعلام نمایند».

تولّی امام جز با اطاعت ممکن نیست

حالاً ما، در عین این که با کمال افتخار و عرض سپاس به پیشگاه خداوند کریم می گوییم:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
الْإِمَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)؛

توجه به این نکته‌ی اساسی داشته باشیم که تولّی (تن به ولایت دادن) تنها با اظهار محبّت، تحقق نمی یابد بلکه معنای واقعی آن تن به حاکمیت دادن است و امام علیه السلام را حاکم بر تمام شئون زندگی خویش از افکار و اخلاق و اعمال دانستن و فرمان او را در تمام نواحی وجود خود به کار بستن و جداً مطیع امر بودن و گرنه مخالفت با فرامین امام با تولّی نمی سازد. شما به این روایت که مرحوم کلینی (رض) در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است توجه بفرمایید:

(حَقُّ فِي الْمَسْجِدِ يُشْهَرُونَ وَيُشْهَرُونَ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ لَيْسُوا مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ أَنْطَلِقُ فَأَوَارِي وَأَسْتُرُ فَيَهْتَكُونَ سِتْرِي هَتَكَ اللَّهُ سُتْرَهُمْ يَقُولُونَ إِمَامٌ؛

جمعی در مسجد می نشینند و از ما به نام امام اسم می برند و ما را امام خود می دانند.

(أَمَّا وَاللَّهِ مَا أَنَا بِإِمَامٍ إِلَّا لِمَنْ أَطَاعَنِي؛

«آگاه باشید! به خدا قسم من امام نیستم مگر برای کسی که از من اطاعت کند».

(فَأَمَّا مَنْ عَصَانِي فَلَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ؛

«اما کسی که نافرمانی من کند من امام او نیستم».

آنگاه امام شدیداً ناراحت شد و فرمود:

(لِمَ يَتَعَلَّقُونَ بِاسْمِي؛



«چرا این مردم به اسم من چسبیده اند و خود را وابسته به من می‌پندارند؟»

(أَلَا يُلْقُونَ أَسْمِي مِنْ أَفْوَاهِهِمْ)؛

«چرا اسم مرا از دهانشان نمی‌افکنند و دست از من بر نمی‌دارند؟»

(لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ فِي دَارٍ)؛^۱

«خدا مرا با آن‌ها در یک جا گرد نیاورد و هم نشینشان نگرداند.»

این یک حقیقتی است که عقل و عرف آن را می‌پذیرد. آیا امام جماعت در چه موقع امام است و مردم مأموم؟ مگر نه در وقتی است که مردم در تمام افعال و حرکات و سَکَنات از او تبعیت کنند؟ با قیام او قیام کنند و با قعود او قعود؛ با رکوع او رکوع کنند و با سجود او سجود. این چنین که شدند امامت و مأمومیت صادق است. هر که به آن صحنه بنگرد، می‌فهمد که او امام است و این مردم مأموم او هستند و واقعاً اقتدا به او کرده‌اند. اما اگر دیده شود، امام در حال قیام است و مردم در حال قعود، امام در رکوع است و این‌ها در سجود، از این جریان فهمیده می‌شود که این‌ها اقتدا به او نکرده‌اند و او امام این‌ها نیست و این‌ها هم مأموم او نیستند.

شیعه‌ی حقیقی، مطیع محض امامان معصوم علیهم‌السلام

پس امام صادق علیه‌السلام نیز وقتی امام ما خواهد بود و ما شیعه و پیرو او که در افکار و اخلاق و اعمال، تابع او باشیم و مقتدی به او. اگر بنا شد ما در تمام افکار و اخلاق و اعمال مخالف با او باشیم و در نقطه‌ی مقابل او، یعنی او عادل باشد و ما ظالم، او صادق باشد و ما کاذب، او امین باشد و ما خائن، او خیرخواه مردم باشد و ما بدخواه مردم، پس او در این صورت امام ما نخواهد بود! و اگر با این اوضاع و احوال که ما داریم او را

امام خود بدانیم به اوبی حرمتی کرده و او را امام الظالمین و امام الفاسقین و امام الکاذبین و امام الخائنین معرفی نموده ایم و طبیعی است که امام ظالمان، خود، ظالم است و امام خائنان، خود، خائن است و امام کاذبان، خود، کاذب و ... (ونستجیر بالله)؛ که چنین جسارت و اهانتی به آستان اقدس آن ها روا باشد و لذا امام صادق علیه السلام باشدت ناراحتی فرموده است:

(لَمْ يَتَعَلَّقُونَ بِاسْمِي إِلَّا يُلْقُونَ اسْمِي مِنْ أَفْوَاهِهِمْ)؛

چرا این مردم آلوده و منحرف دست از من بر نمی دارند و خود را به من می چسبانند و امام، امام می گویند و با این انهماک* معاصی که دارند، خود را اقتداکننده ی به من می دانند و مرا پیشرو قافله ی گنهکاران به حساب می آورند؟! عاقبت امام نفریشان کرده و فرموده است:

(لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ فِي دَارٍ)؛

«خدا آن روز را نیاورد که من و این مردم با هم در یک جا و در یک محیط باشیم». چرا که آنها به راه جهنم می روند و سراز درکات جهنم در می آورند.

زینت ما باشید نه مایه ی ننگ ما!!

فرموده اند:

(كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا)^۱

طوری زندگی کنید که زینت بخش ما باشید [تا دیگران با دیدن رفتار و گفتار شما، پی به تربیت عالی ما ببرند و مکتب ما را تحسین کنند] نه به گونه ای که مایه ی ننگ

* انهماک: سخت سرگرم شدن به امری، پافشاری.

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ی ۸.



و عیب ما باشید و بی خبران، افراد آلوده و ناپاک را محصول مکتب ما به حساب بیاورند و ما را مورد طعن و سرزنش قرار بدهند. ما خدا را شاکریم که سرمایه‌ی بزرگ **حَبَّ عَلَی امیر المؤمنین (علیه السلام)** را در عمق جان ما قرار داده است و این به راستی رأس المال ماست ولی افسوس که ما از این سرمایه، آنچنان که باید استفاده نمی‌کنیم و خود را با آلوده ساختن به گناهان از برکات این سرمایه، محروم می‌سازیم! مکرر عرض شده است که **محبّ علی،** عاقبت بهشتی خواهد شد؛ امّا پس از پاکسازی از آلودگی‌ها در برزخ و احیاناً در محشر. از باب مثّل عرض شده است: **قلب محبّ علی** که آلوده به گناه است، مانند لامپی است که سالم است امّا روی آن دوده گرفته است و نیاز به پاک کردن دارد. امّا قلب خالی از حبّ علی، مانند لامپ سوخته است؛ هرچه هم آن را دستمال بکشند و با آب و صابون هم بشویند، روشنایی نخواهد داشت و بنابر روایت: اگر کسی هزار سال در کنار کعبه، خدا را عبادت کند و عاقبت در میدان جهاد هم کشته شود و عاری از ولای علی باشد، به خدا با صورت در میان جهنّم خواهد افتاد. ولی متوجّه باشیم که پاک کردن دوده‌های گناهان از لامپ قلب و آئینه‌ی دل، گرفتاری‌های بسیار و عذاب‌های طاقت فرسای برزخ و محشری دارد تا سنجیّت با بهشت و پاکان بهشتی پیدا کند.

بکشیم که این پاکسازی، در همین دنیا انجام بشود و به مرحله‌ی برزخ و محشر نیفتد و باز هم از عمق جان می‌گوییم:

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَنظِّرِينَ
 لظُهُورِهِ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ خَاتِمَةَ اَمْرِنَا خَيْرًا وَ تَوَقَّنَا عَلٰی حُبِّ مَوْلَانَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلٰی بْنِ اَبِيْطَالِبٍ (علیه السلام)

سابقه‌ی معنای تشیّع

یک معنای تشیّع، اعتقاد به وصایت و خلافت بلافضل امام



امیر المؤمنین علیه السلام است. این معنا همزمان با آغاز نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلام شد. زمانی که این آیه خطاب به پیامبر اکرم نازل شد:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱

«خویشان نزدیک خودت را انذار کن».

رسول اکرم برای اطاعت امر خدا در خانه‌ی عمومی بزرگوارش ابوطالب علیه السلام مجلسی تشکیل داد و حدود چهل نفر از عموها و خویشان خود را دعوت کرد. ابوطالب، عباس، حمزه و ابولهب که همه، عموهای ایشان بودند، در آن مجلس حضور داشتند. غذایی از یک من نان و یک ران گوسفند تهیه شده بود. این غذا بر حسب ظاهر برای سیر کردن بیش از دو-سه نفر کافی نبود، ولی چهل نفر این غذا را خوردند و سیر شدند و بعد هم طبق معمولشان شیر آوردند و نوشیدند و رسول اکرم خواستند صحبت خود را آغاز کنند. ابولهب که دید آن جمعیت با غذای اندکی سیر شدند فریادش بلند شد که محمد صلی الله علیه و آله شما را سحر کرده است. همین حرف، تدبیر الهی رسول اکرم را بی اثر کرد و مردم متفرق شدند و رفتند.

فردا همان مجلس با همان غذا و همان جمعیت تکرار شد و پذیرایی نیز انجام شد و بعد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من در هیچ قبیله‌ای از قبایل عرب سراغ ندارم که مردی برای قومش بهتر از آن چه که من برای شما آورده‌ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. از جانب خدا مأمورم که شما را به توحید دعوت کنم و هر که پیش از دیگران مرا تصدیق کند و به من وعده‌ی یاری و کمک بدهد، او پس از من، خلیفه و وصی من خواهد بود. این جمله را که فرمود؛ تنها کسی که برخاست و



اعلام آمادگی کرد علی بن ابیطالب بود. او که آن روز نوجوان سیزده ساله‌ای بود
برخاست و چنین گفت:

(أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ)؛

«من ای پیامبر خدا حاضرَم [به شما کمک کنم].»

پیامبر فرمود: بنشین. بار دوم و سوم به همین ترتیب تکرار شد. در دفعه‌ی سوم،
رسول اکرم دست روی شانه‌ی علی علیه السلام نهاد و فرمود:

(إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّيَّ وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ)؛

«این برادر من و وصی من و خلیفه و جانشین بعد از من است، به حرفش گوش
بدهید و اطاعتش کنید.»

حاضران در مجلس، خندیدند و مسخره و استهزا کردند؛ به ابوطالب گفتند: او
تورا وادار کرد که از پسرت تبعیت کنی! آن روز آنها مسخره کردند و رفتند؛ ولی بذر
تشیع همان روز در سرزمین اسلام افشاندۀ شد و ولایت و امامت علوی در دامن
نبوت و رسالت محمدی قرار گرفت.

اعتقاد به امامت، همزاد با اعتقاد به نبوت

تشیع به معنای اعتقاد به وصایت و خلافت بلا فصل علی علیه السلام با اسلام به معنای
اعتقاد به نبوت و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله همزاد است و هر دو مولود یک روزند
و از آن روز به یوم الإنذار و یوم الدار تعبیر می شود و این اولین جلسه‌ای بود که در آن
علاوه بر اعلام نبوت، وصایت و خلافت نیز اعلام شد. از این به بعد هم در شرایط
مختلفی که پیش می آمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسأله‌ی وصایت و خلافت علی علیه السلام را
تأکید و تجدید می کرد تا به مسأله‌ی سدّ الأبواب در مسجد النبی رسید که دستور داده
شد تمام درهایی که از خانه‌های مسلمانان به مسجد باز می شد ببندند و تنها در خانه‌ی

علی علیه السلام به مسجد باز باشد. آیا این، اشاره به این نبود که مسجد، خانه‌ی خداست و مرکز تبلیغات و نشر احکام الهی است و تنها کسی که شایستگی تصدی این کار را دارد، علی علیه السلام است و باید در خانه‌ی او به مسجد باز باشد و در واقع مسجد، خانه‌ی اوست! و نیز زمانی که مسأله‌ی اخوت پیش آمد و پیامبر اکرم هر دو نفر از مهاجرین و انصار را با هم برادر کرد، تنها علی علیه السلام برادر ماند. عرض کرد یا رسول الله! پس برادر من کیست؟ فرمود: من برادر تو هستم. در روایت آمده است:

(مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلَى أَخِي رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ بِالْفَيْ عَامٍ؛

«قبل از اینکه آسمان‌ها و زمین آفریده شوند. این جملات کنار هم بر در بهشت نوشته شده است؛ یعنی این‌ها راه رسیدن به سعادت ابدی است: شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول الله و اخوت و برادری امیر المؤمنین نسبت به رسول خدا».

سابقه‌ی کلمه‌ی شیعه در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

کلمه‌ی شیعه، کلمه‌ی نوظهوری نیست؛ بلکه در کلام خود پیامبر اکرم مکرراً به کار رفته است. در قرآن نیز با توجیهاتی که دارد به کار رفته است. نمی‌خواهیم بگوییم که در قرآن، کلمه‌ی شیعه به این معناست؛ البتّه توجیه و تأویل دارد. اما کلمه‌ی شیعه به معنای پیروان علی علیه السلام در کلام خود پیامبر به کار رفته نه اینکه بعداً پیدا شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکرراً در جمع اصحاب می‌فرمودند:

(شِيعَةٌ عَلَى هُمْ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ)؛^۱

«در روز قیامت تنها شیعه‌ی علی گروه رستگارانند».

و گاهی به طور خطاب می‌فرمود:

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ أَنْتُمْ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ)؛^۱

«ای علی! تو و پیروانت تنها رستگاران در روز قیامت هستید».

(يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؛^۲

«ای علی! تو و پیروانت بهترین خلق خدا هستید».

پس کلمه‌ی شیعه کلمه‌ی نوظهوری نیست. در عبارات دیگری فرموده‌اند:

(أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى)؛^۳

یعنی: تو نسبت به من به منزله‌ی هارون هستی نسبت به موسی. این حدیث به

حدیث منزلت معروف است.

(عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ)؛

«علی با حق است و حق با علی است».

منظور اینکه رسول اکرم مکرراً مسأله‌ی خلافت علی را به مسلمانان گوشزد

می‌کردند تا در مجمع عمومی روز غدیر خم مسأله‌ی ولایت و امامت، اعلام عمومی

شد. پس تشیع به این معنا از همان روز اول اعلام نبوت و رسالت اعلام شده است و

در واقع، این دو اصل، همزادند و با هم متولد شده‌اند. اما شیعه به معنای گروه اقلیت به

عنوان طرفداری از امیرالمؤمنین در مقابل اکثریت منحرف از صراط مستقیم، از روز

رحلت پیامبر اکرم به وجود آمده است.

۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۶.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۶۴۵.

۳- بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه ۲۵۵.

چون این دو گروه، قبل از رحلت، از یکدیگر جدا نبودند. اعتقاد به وصایت در دل‌ها بود و جمعیت حقّ طلب می‌دانستند که امیر المؤمنین وصیّ پیامبر اکرم ﷺ و خلیفه‌ی ایشان است ولی به عنوان یک گروه مشخص و بارز نبودند. این شروع و ظهور دو گروه شدن مسلمانان، از روز رحلت رسول خدا به وجود آمد. هنوز جنازه‌ی رسول اکرم ﷺ روی زمین بود، یک مشت مردم ریاست طلب دنیاخواه که از پیش، توطئه کرده بودند که بعد از پیامبر اکرم نقشه‌ی شیطانی خود را پیاده کنند. در سقیفه‌ی بنی ساعده تشکیل جلسه دادند و به خلیفه تراشی پرداختند و ابوبکر را انتخاب کرده و بادسیسه‌هایی مردم را به بیعت با او وادار نمودند.

همان روز، گروه اقلیت خواهان حقیقت که تمام همّشان اطاعت امر خدا و رسولش بود، حاضر نبودند یک قدم بر خلاف حقّ بردارند. در رأس آن‌ها وجود اقدس امیر المؤمنین علیؑ بود. اعضای این گروه افرادی چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند. این اقلیت در مقابل اکثریت ایستادند و حکومت مولود سقیفه را ضدّ خدا و قرآن معرفی کردند. از آن روز این دو گروه پیدا شدند. گروهی به نام شیعه و طرفداران علی امیر المؤمنین علیؑ به حساب آمدند و گروه دیگر که اکثریت منحرف از صراط حقّ بودند. این دو گروه همیشه هستند؛ در هر زمانی مقابل هم ایستاده‌اند. تشیع به معنای اعتقاد به وصایت امیر المؤمنین علیؑ و ریشه‌دار است و از همان روز انذار و اعلام نبوت به وجود آمده است اما تمایز میان این دو گروه، که گروهی به نام شیعه و طرفدار حکومت علیؑ و گروهی طرفدار حکومت دیگران، از روز رحلت رسول اکرم ﷺ به وجود آمده است و همیشه نیز هستند و تا ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم خواهند بود و لذا شیعه معتقد است که مسأله‌ی حکومت و زمامداری، یکی از شؤون ولایت و امامت است نه اینکه تمام معنای ولایت و امامت

همان حکوت و تصدّی امر سیاست باشد.

ولایت و امامت، مقام بسیار شاهخ و بلندی است و همدوش با مقام نبوّت و رسالت است و جنبه‌ی الهی دارد و مسأله‌ی حکومت و زمامداری امت از نظر شیعه جنبه‌ی محور دارد یعنی حاکم برای امت به منزله‌ی قطب برای آسیاب است. خود مولا هم در خطبه‌ی شفشقیه اش می فرماید:

(إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى)؛

«ابوبکر که به ناحق، پیراهن خلافت را بر تن کرد به خوبی می دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب برای آسیاب است».

همان گونه که اگر قطب نباشد آسیاب از مدار خود خارج می شود؛ من هم اگر نباشم خلافت از مدار خود خارج می شود. در جای دیگر می فرماید:

(مَكَانُ الثِّمِّ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْحَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ)؛^۱

«آن کس که قیّم و متصدّی امر حکومت است به منزله‌ی رشته‌ای است که دانه‌های تسبیح را یک جا جمع کرده و آنها را به هم پیوند می زند».

شیعه معتقد است که آسیای امت بر محور حاکم می چرخد؛ اگر حاکم بر محور حق بچرخد امت هم بر محور حق می چرخد و اگر حاکم بر محور باطل بچرخد امت هم بر محور باطل می چرخد. قدرت است که می تواند حق را زنده کند و باطل را بمیراند و قدرت است که می تواند حق را بمیراند و باطل را زنده کند. از این رو عقیده‌ی شیعه این است که باید محور امت اسلامی حاکمی معصوم و منصوب از جانب خدا باشد تا بتواند تمام حقایق دینی را بشناسد و آنها را تبیین کند و به مرحله‌ی اجراء آورد و بر این اساس، حکومت برای اسلام و قرآن از نظر شیعه یک امر حیاتی است.

پویایی دین در گرو امامت و ولایت

حکومت از نظر شیعه به منزله‌ی روح و جان در پیکر دین است که اگر نباشد دین می‌میرد و بی‌اثر و بی‌روح می‌شود. به همان میزانی که نبوت در پیدایش دین لازم است و اگر نباشد دین معنا و مفهوم و تحقیقی ندارد؛ به همان میزان و بی‌کم و کاست، ولایت و امامت در بقای دین لازم است. وجود نبی در تأسیس دین لازم است و اگر نباشد دین تحقق نمی‌پذیرد. وجود «ولی» هم در بقای دین لازم است و اگر نباشد دین دوام و بقایی نخواهد داشت. لذا شیعه که شعارش احیای ولایت علی و آل علی علیه السلام است می‌گوید حکومت علی و آل علی علیه السلام تنها حکومتی است که در امت اسلامی قابل پیروی کردن است. هر حکومتی غیر از حکومت علی و آل علی اگر روی کار آید باطل است و باید اساس آن در هم ریخته شود.

به همین جهت در هر زمانی قدرت‌های طاغوتی لبه‌ی تیز حملاتشان روی شیعه بوده است. یعنی پیوسته می‌کوشیده‌اند شیعه را به استضعاف بکشانند و نگذارند آنها بال و پری باز کنند و قدرتی به دست آورند؛ چون می‌دانستند این منطق مکتب تشیع است که هر حکومتی غیر از حکومت علی و آل علی باطل است و باید بساط آن برچیده شود. چون شیعه معتقد است تنها علی و آل علی علیه السلام از جانب خدا برای حکومت اسلامی منصوب شده‌اند و معتقد است که همیشه و در هر زمانی یک نفر از آل علی در عالم وجود دارد که باید حکومت کند. پس شیعه دائماً در تلاش است که زمینه‌ای برای حکومت همان امام معصوم منصوب از جانب خدا که به دلایلی غائب از دیدگان ماست، آماده کند و از این روست که دشمنان دین، علی‌الدوام می‌کوشند شیعه را در حدّ ضعف و تفرّق نگه دارند و مجال دستیابی به قدرت را به آنها ندهند.

عَلَّتْ اصلی نزاعی که شیعه و سنی با هم دارند و همیشه رو در روی هم ایستاده‌اند، همین است و گر نه اختلافات جزئی مثل این که چگونه وضو بگیریم یا نماز را دست بسته یا باز بخوانیم، یا بر روی فرش سجده کنیم یا نکنیم؛ این‌ها آن اندازه اهمیت ندارد که یک ملت بزرگ اسلامی را به جان هم بیندازد و بر خوردهای شدید و خونین به وجود بیاورد.

آری، شیعه می‌گوید مسأله‌ی حکومت، شأنی از شؤن ولایت الهی است و متصدی آن باید علی و آل علی علیه السلام باشند که معصوم و از جانب خدا منصوب هستند و صلح و سازش بر دار هم نیست که مثلاً شیعه یک قدم جلو برود و یک قدم سنی عقب برگردد تا با هم بسازند و کنار بیایند، این طور نیست. چون شیعه معتقد است که مرگ و حیات اسلام و قرآن به این حقیقت بستگی دارد که اگر حکومت در دست علی و آل علی علیه السلام باشد اسلام و قرآن زنده و حیات ابدی بشر تأمین است و اگر حکومت در دست غیر از آن برگزیدگان خدا باشد، اسلام و قرآن می‌میرند و حیات ابدی بشر به هلاک ابدی مبدل می‌گردد.

عنوان فریبنده‌ی صلاح مسلمین!!

روز رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افراد شیاد دنیا طلب و ریاست خواه، علی علیه السلام را که از جانب خدا برای حکومت اسلامی معین شده بود، کنار زدند و فرمان صریح خدا را که روز غدیر خم به وسیله‌ی رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله به امت اسلامی ابلاغ شده بود زیر پا نهادند و یک اصل قلبی و فریبنده‌ی (صلاح مسلمین) را به فکر و زبان مردم نادان انداخته و گفتند: صلاح مسلمین در این است که فعلاً علی جوان کنار برود و ابوبکر پیر و باتجربه روی کار بیاید، چون او در میدان‌های جهاد کسی را نکشته است، مردم از او تبعیت می‌کنند اما علی افراد زیادی را کشته و

این همه خانواده‌ها از ضربت شمشیر او داغ دارند و زیر بار فرمان او نمی‌روند، صلاح در این است که او کنار برود و ابوبکر روی کار بیاید. این سخن خیلی جاذبه دارد. صلاح ملت و مصلحت مملکت که گفته می‌شود، عده‌ای ساده‌اندیش سطحی‌نگر فریب می‌خورند و خیال می‌کنند آن‌ها راست می‌گویند و صلاح و مصلحت در همین است.

شیعه دید شیطان صفتان عجب توطئه‌ی زیانباری کرده و چه حربه‌ی مهلکی به دست گرفته‌اند. عنوان فریبنده‌ی صلاح مسلمین اقتضا می‌کند که فلان حکم از احکام دین را برداریم و فلان حرام را حلال کنیم.

آری! این اصل بی‌پایه اگر پا بگیرد و در دل‌ها جا باز کند اساس اسلام منهدم و کتاب خدا مهجور و متروک می‌شود. با همین حربه‌ی صلاح مسلمین، به در خانه‌ی وحی، آتش آورده و انواع مصائب بر سر یگانه‌ی یادگار پیامبر ریختند!! با همین حربه واقعه‌ی جانگداز کربلا را به وجود آوردند و فرزند پیامبر، حضرت امام حسین علیه السلام را مهدورالدم معرفی کردند و با همین حربه، در مدینه‌ی پیامبر، قتل عام کرده و انواع جنایات شرم‌آور را مرتکب شدند.

باری، شیعیان دیدند که این نامردان، حربه‌ی بسیار مهلکی به دست گرفته و تمام هم‌شان ریشه‌کن کردن اسلام و قرآن است. این بود که در مقابلشان ایستادند و طرفداری از علی و آل علی علیهم السلام را شعار خود ساختند و لذا رسول خدا هم، چون می‌دانست این جریانات پیش خواهد آمد مسأله‌ی وصایت و خلافت را خیلی محکم گرفت. از همان روز اولی که نبوت خود را ابلاغ کرد وصایت و خلافت علی علیه السلام را هم ابلاغ کرد و پس از آن نیز در طول مدت رسالتش تحت هر شرایط مناسبی از علی علیه السلام اسم می‌برد تا روز غدیر خم که وصایت او را ابلاغ و اعلام عمومی فرمود.

حال به تناسب ایام، اجمالی از جریان غدیر عرض می‌شود. رسول



اکرم ﷺ در ۲۵ ذیقعدی سال دهم هجرت برای حجّ عازم شدند. این حجّ اولّین و آخرین حجّشان بود یعنی پس از هجرت، جز این، حجّی به جانیاوردند. البتّه در سال هفتم، عمره انجام دادند ولی حجّشان پس از هجرت تنها در سال دهم بود که حجّه‌الوداع هم نامیده شده است. جمعیت کثیری از مهاجرین و انصار آماده‌ی حرکت شدند. نوشته‌اند که حدود نود هزار، یکصد هزار، بلکه یکصد و بیست هزار نفر همراه رسول اکرم بوده‌اند و شاید از سایر بلاد نیز ملحق به اهل مدینه شده‌اند.

چند روزی در راه بودند تا به مکه رسیدند و مناسک حجّ انجام شد. در عرفات و منی سخنرانی‌هایی داشتند تا موقع مراجعت به غدیر خم رسیدند. غدیر گودالی در بیابان است که آب باران در آن جمع می‌شود و آنجا به غدیر خم معروف بوده است، آنجا محلی بوده که حجّاج از هم جدا می‌شدند. اهل مدینه به مدینه، اهل مصر به مصر و اهل عراق به عراق می‌رفتند. بهترین مکان برای ابلاغ عمومی همانجا بود؛ زیرا در آن زمان که تلفن و تلگراف و رادیو و تلویزیون و مجله و روزنامه و این قبیل رسانه‌های عمومی نبود. چند ماه طول می‌کشید تا از این شهر به آن شهر بروند و برگردند. رسول خدا می‌خواست مسأله‌ی ولایت علی را هر چه زودتر به شهرها برساند و بهترین راه همان بود، سر سه راه مردم را نگه داشت. اعلام نماز جامعه کردند که تمام حجّاج در یک نقطه اجتماع کردند. بعد دستور دادند منادی ندا کند جلورفته‌ها برگردند و نرسیده‌ها برسند. روز داغ و گرمی بود. افراد از شدّت حرارت هوا یک قسمت عبا را سر می‌کشیدند و یک قسمت را به پاهایشان می‌پیچیدند که روی بیابان داغ بنشینند. برای رسول خدا هم جایی معین شد که از جهاز شتران درست کرده بودند. روی آن بلندی قرار گرفته و فرمودند:

(اَوْدَى مَا اَوْحَى اِلَيَّ)؛

«می‌خواهم آنچه که از جانب خدا به من وحی شده است به شما برسانم».

(حَذَرًا أَنْ تُحِلَّ بِي قَارِعَةٌ)؛

«می ترسم اگر وحی خدا را نرسانم حادثه‌ی کوبنده و بلایی بر من فرود آید».

این آیه به من نازل شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ...﴾^۱

«ای پیامبر! آنچه از جانب خدایت به تو نازل شده است به مردم برسان و اگر

چنین نکنی، رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای...».

آیه‌ی ابلاغ ولایت با خطابی تهدیدآمیز

در طول این مدت ۲۳ سال، رسول اکرم آن همه زحمت‌ها کشیده و خون دل‌ها خورده و ابلاغ دین کرده است. پس از تحمّل آن همه زحمات، این آیه با خطاب تهدیدآمیز رسیده که اگر این مطلب را به مردم نرسانی هیچ کار مقبولی نزد من نکرده‌ای!! بعد فرمود: من تا به حال در ابلاغ پیام خدا کوتاهی نکرده‌ام؛ علّت این تهدید این است که چندین بار جبرئیل از جانب خدا آمده و به من دستور داده که من علی را به ولایت در میان شما نصب کنم ولی چون افراد مریض القلب و بیمار دل، منافقان و مکذّبان در میان شما زیاد هستند و ممکن بود تهمت‌هایی پیش بیاید، از این جهت من در ابلاغ آن، تأخیر کرده‌ام. حال، ابلاغ می‌کنم که خدا به من امر کرده:

(أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ الْآبِيضَ وَالْأَسْوَدَ...);

«در این محضر بایستم و به سفید و سیاه و ... اعلام کنم».



(أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ بَعْدِي)؛

«که علی بن ابیطالب برادر و وصی و خلیفه من و امام بعد از من است».

همان جملاتی را که در روز انذار فرمود دوباره ابلاغ و اعلام کرد.

(فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَ إِمَامًا مُفْتَرَضًا طَاعَتُهُ

عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَعَلَى الْبَادِي وَالْحَاضِرِ

وَعَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ وَعَلَى الْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ وَعَلَى الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ)؛

«بدانید که خدا او را نصب کرده که ولی شما و امام شما باشد؛ اطاعت او بر

مهاجرین و انصار، بر عرب و عجم و بر کبیر و صغیر واجب است».

(إِعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ)؛

«ای گروه‌های مردمان بدانید که علی و پاکان از فرزندان من از صلب او».

(هُمْ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَالْقُرْآنُ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ)؛

«آن‌ها ثقل اصغر و قرآن ثقل اکبر است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا روز

قیامت بر من وارد شوند».

آنگاه دست به بازوی علی علیه السلام زد و او را بر پله‌ی پایین‌تر از پله‌ای که خودش

ایستاده بود نگه داشت و دستش را بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغل هر دو دیده

شد و فرمود:

(إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ الْعَنِ مَنْ أَنْكَرَهُ وَ اغْضَبْ عَلَى مَنْ

جَحَدَ حَقَّهُ)؛

اقرار زبانی حاضران به ولایت امام علی (علیه السلام)

مردم، شما بیشتر از آن هستید که من با دست از شما بیعت بگیرم. خدا فرموده که از شما اقرار زبانی بگیرم. اینک همه بگویند:

(إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُنْقَادُونَ لِمَا بَلَغْتَ عَنْ رَبِّنَا وَ رَبِّكَ فِي أَمْرِ عَلِيٍّ وَ أَمْرٍ وَلَدِهِ مِنَ الْإِمَّةِ تُبَايِعُكَ عَلَى ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَ أَنْفُسِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا)؛

«ما تمام آن چه را که از جانب خدا درباره ی علی و فرزندان وی از امامان به ما

ابلاغ کردی اطاعت می کنیم و با قلب و زبانمان با تو بیعت می نماییم».

(عَلَى ذَلِكَ نَحْيَا وَ نَمُوتُ وَ نَبْعَثُ)؛

«با همین بیعت زنده می مانیم و با همان می میریم و با همان مبعوث می شویم».

(لَا نُعَيِّرُ وَ لَا نُبَدِّلُ وَ لَا نَشْكُ وَ لَا نُرْتَابُ)؛^۱

«در آن تغییر و تبدیل و شک و تردید راه نمی دهیم».

این ها را همه گفتند و پس از پایان خطبه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نماز ظهر و عصر را

خواندند و سپس مردم برای تبریک آمدند. اولین افراد همان دو نفر بودند. گفتند:

(هَنِيئًا لَكَ يَا بْنَ أَبِيطَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ)؛

«گوارا باد بر تو ای پسر ابیطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن باایمان شدی».

شرافت عید غدیر از زبان مولا علی (علیه السلام)

چند جمله ای از خطبه ی مفصلی که خود امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان

حکومتشان راجع به روز غدیر ایراد فرموده اند عرض می کنیم:



﴿عُودُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ بَعْدَ انْقِضَاءِ مَجْمَعِكُمْ بِالتَّوَسُّعَةِ عَلَى عِيَالِكُمْ وَالْأَبْرِ بِأَخْوَانِكُمْ وَالشُّكْرِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا مَنَحَكُمْ﴾؛

«خدا شما را مشمول رحمت خود سازد؛ پس از پایان مجلستان که به خانه هایتان باز می گردید با اهل و عیالتان به نیکی و خوشی رفتار کنید. در زندگی به آنها وسعت بدهید و به برادرانتان احسان نمایید و خدا را شاکر باشید که شما را مورد انعام خود قرار داده است.»

﴿وَتَهَانُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كَمَا هَتَأَكُمُ اللَّهُ بِالثَّوَابِ فِيهِ عَلَى أَضْعَافِ الْأَعْيَادِ وَالْأَبْرِ فِيهِ يُثَمَّرُ أَمْوَالٌ وَيزِيدُ فِي الْعُمُرِ فَالذِّرْهُمْ فِيهِ بِمِائَتِي أَلْفِ دِرْهَمٍ وَإِذَا تَلَا قَيْتُمُ فَتَصَافَحُوا بِالتَّسْلِيمِ وَلْيُعِدِ الْغَنَى عَلَى الْفَقِيرِ وَالْقَوَى عَلَى الضَّعِيفِ﴾؛

«به یکدیگر تبریک و تهنیت بگویید همچنان که خدا به شما تهنیت گفته است با ثواب چندین برابر سایر اعیاد که امروز به شما عطا فرموده است. احسان در امروز سبب افزایش عمر و مال می شود. یک درهم انفاق در امروز برابر با دویست هزار درهم می شود. وقتی با هم ملاقات می کنید با سلام مصافحه کنید و ثروتمندان از فقرا دلجویی کنند و قدرتمندان از ضعیفان.»

عظمت عید غدیر از زبان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

از امام ابو الحسن الرضا علیه السلام منقول است:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ بَيْنَ الْأَضْحَى وَالْفِطْرِ وَالْجُمُعَةِ كَالْقَمَرِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ﴾؛

«روز غدیر در میان عید اضحی و فطر و جمعه مانند ماه در میان ستارگان است.»

﴿إِنَّهُ يَوْمُ الْكَمَالِ وَ يَوْمُ مَرْغَمَةِ الشَّيْطَانِ﴾؛

«روز کمال است و روز به خاک مالیدن بینی شیطان.»

﴿يَوْمٌ تَقْبَلُ أَعْمَالُ الشَّيْعَةِ وَ مُحِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ﴾؛



«روز قبولی اعمال شیعه و دوستان آل محمد است».

وَهُوَ يَوْمُ التَّبَسُّمِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ فَمَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ
أَخِيهِ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالرَّحْمَةِ وَبَنَى لَهُ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا مِنْ
دُرٍّ بَيَاضٍ وَنَضَّرَ وَجْهَهُ؛

«روز غدیر روز تبسم به صورت اهل ایمان است هر که در آن روز به صورت
برادر ایمانی اش تبسم کند خدا روز قیامت با نظر رحمت به او می نگرد و قصری از در
سفید در بهشت برایش بنا می کند و چهره ی شاداب و خرم به او عنایت می فرماید».

(مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَمَنْ زَارَ
مُؤْمِنًا أَدْخَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ سَبْعِينَ ثَوْرًا وَسَعَى فِي قَبْرِهِ وَيَزُورُ قَبْرَهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ
أَلْفَ مَلَكٍ يُبَشِّرُونَهُ بِالْجَنَّةِ)؛

«روز غدیر هر کس مؤمنی را اطعام کند ثواب کسی را دارد که تمام انبیا و
صدیقین را اطعام کرده باشد و هر کس به زیارت مؤمنی برود خدا هفتاد نور به
قبرش وارد می کند و قبرش را وسعت می دهد و هر روز هفتاد هزار ملک قبر او را
زیارت می کنند و به او بشارت بهشت می دهند».

خداوند ان شاء الله ما را مشمول الطاف و عنایات خاصه ی خود و ولی اعظمش
حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف گرداند و همه ی ما را در زمره ی
محبین و مخلصین امام امیر المؤمنین علیه السلام محسوب فرماید.

الحمد لله الَّذِي جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين و الائمة عليهم السلام

مسأله ی امامت در قرآن

«وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا

قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۱

«به یاد آور آن هنگامی را که خدای ابراهیم او را با وسایل گوناگونی مورد آزمایش قرار داد و او به خوبی از عهده‌ی آزمایش برآمد. خدا به او فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم.» [ابراهیم علیه السلام] عرض کرد: از ذرّیه‌ی من نیز! خدا فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد».

این آیه‌ی شریفه از جمله آیاتی است که در مسأله‌ی «امامت» مورد استدلال قرار گرفته؛ هم از جهت اثبات لزوم امام در میان بشر و هم از جهت اثبات عصمت برای امام و نشان می‌دهد عالی‌ترین و رفیع‌ترین مقام از مقامات معنوی که نصیب برخی از اولیای خدای می‌شود، مقام امامت است که پس از طیّ مراحل متعدّد از مقامات معنوی، شایستگی نیل به آن مقام را پیدا می‌کند و هادی الی الله می‌شوند.

اقسام هدایت

هدایت دو قسم است:

الف: اراءة الطريق؛ یعنی راهنمایی کردن و راه را نشان دادن. ب: ایصال به مطلوب؛ یعنی به مقصد رساندن. راه نشان دادن، غیر از به مقصد رساندن است! از باب مثال شما در خیابان در اتومبیل خود نشسته‌اید. کسی می‌آید و از شما نشانی منزل را می‌پرسد. شما راهنمایی می‌کنید و می‌گویید: تا انتهای این خیابان برو، بعد دست راست اولین کوچه و سومین خانه است. این اراءة الطريق و راهنمایی کردن است. امّا اگر او را در ماشین خود نشاندید و بردید و به مقصد رساندید؛ این «ایصال به مطلوب» است. مقام نبوّت مقام اراءة الطريق است که با ابلاغ احکام آسمانی دین، راه حرکت به

سوی خدا را نشان بندگان خدا می دهد اما مقام امامت مقام «ایصال به مطلوب» است که جان و روح انسان را در مسیر اعتقادات حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه با اشراق شمس ولایت خویش حرکت می دهد و او را به مقصد اعلای معرفه الله و محبة الله و لقاء الله می رساند آن گونه که آفتاب با اشراق اشعه‌ی خود، بذر را حرکت می دهد و آن را درختی بارور می سازد.

رسول اکرم ﷺ و اجد سه مقام نبوت، رسالت و امامت

از میان اولیای خدا ﷺ بعضی به مقام نبوت می رسند و از میان انبیا برخی به مقام رسالت نائل می شوند و از میان رسولان نیز افراد معدودی حائز مقام امامت می گردند. البته اقلیتی هم دارای هر سه مقام از نبوت و رسالت و امامت می باشند چنانکه حضرت رسول الله اعظم ﷺ و اجد تمام مقامات، آن هم در رتبه‌ی اعلا و ارفع آنها بوده‌اند چون همه‌ی انبیا و رسل ﷺ در یک رتبه نیستند و فاضل و افضل دارند. این گفتار خداست که می فرماید:

﴿...وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾^۱

«...ما بعض پیامبران را بر بعضی تفضیل داده‌ایم...».

امامان ﷺ پس از پیامبر اکرم ﷺ اگر چه دارای نبوت و شریعت جدید نمی باشند، اما مقام امامتشان که حرکت دادن روح و جان بشر و رساندن آن به مقصد اعلا می باشد، تا روز قیامت ثابت و باقی است و در عین حال که تمام مقامات معنوی جمیع انبیا و رسل ﷺ را دارند؛ ولی چون بعد از نبوت ختمیه، نبی و شریعتی نباید

باشد آن مقرَّبان درگاه خدا، پیامبر و مبعوث برای تأسیس شریعت نمی باشند و مع الوصف از جهت وصایتشان برای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله افضل از همه ی انبیاء و رسل صلی الله علیه و آله می باشند. حال آیه ی شریفه نشان می دهد که مقام امامت، مقام ارفع و اعلائی است که ولی خدا پس از طی مراحل به آنجا می رسد.

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾

ربِّ ابراهیم، ابراهیم را در معرض ابتلا قرار داد؛ یعنی: خدای ابراهیم صلی الله علیه و آله از آن نظر که رب است و می خواهد تدبیر و تکمیل کند و از نقص به کمال برساند متصدی تکمیل ابراهیم شد. ابتلا یعنی: آزمایش و امتحان. قبلاً بیان شده که امتحان الهی از سنخ امتحانات مانیست! امتحان خدا یعنی موجودی را در آغوش حوادث و وقایع گوناگون قرار می دهد تا استعدادهایی که در کمون* ذات آن موجود هست بارز شود و از قوه به فعلیت برسد. مثل اینکه باغبان، بذر را تحت عواملی از تابش آفتاب و بلرش باران و وزش بادهای قرار می دهد تا رشد و نمو کرده و تبدیل به درختی یا بوته ی گلی گردد این سنت همیشگی و همگانی پروردگار عالمیان است و هیچ موجودی از این سنت الهی مستثنی نمی باشد. درباره ی انسان فرموده است:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۱

«ما انسان را از نطفه ی مختلط [سرشار از استعدادهای فراوان] آفریدیم که او

را در معرض ابتلا و آزمایش قرار دهیم و سرانجام او را شنوا و بینا گردانیدیم».

در آیه ی دیگر خطاب به تمام انسان ها می فرماید:

﴿وَلْتَبْلُواْ كُمْ بَشَىٌّ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ

*کمون: باطن.

۱- سوره ی انسان، آیه ی ۲.

وَالشَّرَّاتِ...»^۱

«به طور قطع و مسلّم ما شما را با [پیش آوردن صحنه‌های گوناگون از] ترس و گرسنگی و فقر و بیماری، از دست دادن اموال و عزیزان و... می‌آزمایم...».

ما هم اکنون در هر حال و هر کاری که هستیم مبتلا می‌باشیم! یعنی: مورد امتحان خدا قرار گرفته‌ایم، با افکار و اخلاق و اعمال و حرکات و سکناتمان در حال امتحان هستیم. فکری که می‌کنیم، سخنی که می‌گوییم و چشمی که به جایی می‌افکنیم در حال حرکت و سیر امتحانی خدا می‌باشیم:

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۖ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲

«دو گیرنده‌ی حرف و عمل از سمت راست و چپ نشسته‌اند و کوچک‌ترین کلمه‌ای از زبانی صادر نمی‌شود مگر اینکه نگهبان آماده‌ی ضبط آن را می‌گیرد در محفظه‌ی جان نگه می‌دارد و آن را طریق امتحان انسان قرار می‌دهد».

سنگینی ابتلای اولیای خدا

آری؛ همه‌ی مادر همه حال در مسیر امتحانی خاصّی حرکت می‌کنیم و مبتلا به ابتلای خدا می‌باشیم. جوانان مبتلا به شهوت! ثروتمندان مبتلا به ثروت! قدرتمندان مبتلا به قدرت! دانشمندان مبتلا به علم و دانش و همچنین اصناف و گروه‌های دیگر از انسان‌ها همه مبتلا به ابتلای مناسب با شرایط و ویژه‌ی خود می‌باشند. در این میان

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۵.

۲- سوره‌ی ق، آیات ۱۷ و ۱۸.



انبیا و اولیای مقرب در پیشگاه خدا، صحنه‌های ابتلای سنگین تری دارند:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾؛

خدای ابراهیم او را با کلماتی مبتلایش ساخت و او آن‌ها را به اتمام رسانید و از صحنه‌ی امتحان و آزمایش خدا با مقبولیت کامل بیرون آمد. آقایان مفسران می‌فرمایند: مقصود از ﴿کلمات﴾ که ابراهیم علیه السلام به وسیله‌ی آن‌ها مبتلا و آزمایش شد همان وقایع طاقت فرسایی بود که در زندگی آن حضرت پیش آمد و او را در آغوش خود فشرد و به نهایت درجه‌ی پختگی اش رسانید.

سه صحنه‌ی دشوار امتحان برای حضرت ابراهیم علیه السلام

در گذشته عرض شد: حضرت ابراهیم علیه السلام در سه صحنه‌ی بسیار دشوار امتحانی قرار گرفت. ابتدا در سنین اول جوانی (ظاهراً بیش از شانزده سال از سنش نگذشته بود) در حالی که یک تن تنها، در مقابل دنیایی از کفر و شرک و الحاد ایستاده و آن‌ها را دعوت به توحید می‌کرد، آنچنان از خود مقاومت نشان داد که به فرموده‌ی قرآن جمعیت کافر و ملحد در میان خود فریاد کشیدند:

﴿...حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾؛

«...او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است».

او را در میان خرمی از آتش سوزان افکندند و در ازای این از خود گذشتگی از جانب خدا به آتش فرمان رسید:

﴿...يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾؛^۱

«...ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش».

امتحان دیگرش اینکه در سنّ کھولت و پیری از جانب خدایش مأمور شد که باید همسرت (هاجر) را با کودک نوزادت [اسماعیل علیہ السلام] ببری در میان بیابان خشک و سوزان حجاز بگذاری و برگردی!! حال آن زن بینوا هر چه التماس می کند آخر من یک زن تنها بایک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و آبادانی چه کنم؟! او می گوید: این مأموریتی است که من دارم و باید انجام بدهم! آیا این کار انصافاً کار دشواری نیست؟ اگر بگوییم از نظر مردان غیور، از رفتن در میان آتش هم دشوارتر است، اغراق نگفته ایم.

اما سومین صحنه‌ی امتحانش از هر دو صحنه‌ی پیشین نیز دشوارتر و طاقت فرساتر شد و آن این که باید با دست خودت سر نوجوان سیزده ساله‌ی دلبندت را ببری!! آه چه دستور هول‌انگیزی و چه کار مردافکنی و چه بار کمرشکنی! ابراهیم علیہ السلام این بارهای سنگین را به دوش گرفت و سالم به مقصد رسانید که خدایش می فرماید:

﴿فَأَنمَّهْن﴾

ابراهیم آن‌ها را به نحو تمام و کمال انجام داد؛ آنگاه خداوند منان در مقام تقدیر و تجلیل از این فداکاری‌ها عالی‌ترین مدال افتخار را به سینه‌ی این بنده‌ی مسلم و مخلص خود نصب کرد و فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾

[ای ابراهیم! اینک من تو را امام برای مردم قرار دادم که اداره و رهبری جامعه‌ی بشر را از تمام ابعاد و جهات از ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، جسمی و روحی، دنیوی و اخروی، تکویناً و تشریعاً، بر عهده بگیری و نیازمندی‌های آن‌ها را برطرف سازی و هادی به تمام معنای کلمه برای آدمیان باشی. چنانکه فرموده است:



﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...﴾^۱

«ما آن‌ها را امامان مردم قرار دادیم که به امر و فرمان ما هدایت می‌کنند و

انجام کارهای نیک را به آن‌ها وحی کردیم...».

همان امری که خودش اثرگذاری آن را بیان کرده و فرموده:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲

«امر و فرمان او این است که هر چه را اراده کند به او می‌گوید: موجود شو، آن

هم موجود می‌شود».

امکان استفاده‌ی این معنا از این جمله هست که به طور وحی تکوینی ساختمان

وجود امامان علیهم‌السلام را منبع و چشمه‌ی جوشان تمام افکار و اخلاق و اعمال نیک قرار دادیم

و لذا تنها آن‌ها هستند که می‌توانند جامعه‌ی بشر را در تمام گذرگاه‌ها هدایت کنند.

این روایت از حضرت امام صادق علیه‌السلام منقول است:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِبْنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ فَمِنْ عَظَمَتِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ النَّبِيِّ)^۳

«خداوند ابراهیم را پیش از اینکه پیامبرش قرار دهد، عبد و بنده‌ی خود قرار

داد و پیش از اینکه او را رسول خود سازد نبی و پیامبرش گردانید و پیش از اینکه او را

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

۳- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷۵.

به عنوان خلیل خود برگزیند؛ به عنوان رسول خویش انتخاب کرد و پیش از اینکه او را امام قرار دهد خلیل خود قرار داد و پس از اینکه تمام این مقامات عالیّه را در وجود او جمع کرد، آنگاه به او فرمود: اینک من تو را امام مردم قرار دادم و این مقام آنچنان در نظر ابراهیم بزرگ و با عظمت جلوه کرد که عرض کرد خدایا! از ذرّیه و دودمان من نیز امامانی انتخاب کن. خدا فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد».

تفاوت لطیف عبد با عابد

از جمله نکات شایان دقت در این روایت این است که امام صادق علیه السلام اولین پله برای ارتقای به مقامات عالیّه را عبودیت نشان داده که خداوند پیش از این که ابراهیم علیه السلام را به مقامات بلند نبوت و رسالت و... ارتقا دهد او را به عبد بودن و بنده‌ی واقعی بودن پذیرفته است. به این لطیفه هم باید توجه داشت که عبد با عابد فرق دارد. عبادت با عبودیت متفاوت است. عابد کسی است که دارای عبادت از نماز و روزه و... است اما عبد آن کسی است که به مرحله‌ی تسلیم محض بودن در مقابل فرمان مولایش رسیده و جز اطاعت از فرمان او به چیزی نمی‌اندیشد و جز رضا و خشنودی او چیزی نمی‌طلبد و این معنای عبودیت و بنده بودن است که از عهده‌ی همه کس بر نمی‌آید!

مردمی که اهل نماز و روزه و حجّ و خمس و زکاتند اما وقتی صحنه‌ی گناهی از حرام کاری و حرام خواری پیش آید؛ دست از فرمان خدا بر می‌دارند و اتباع از شیطان و هوای نفس خود می‌کنند! اینان عابدند و اهل عبادتند اما عبد نیستند و واجد مقام بندگی و عبودیت نمی‌باشند. عبد الله و بنده‌ی خدا بودن و عبودیت داشتن؛ شرف و کرامتی است که نصیب هر کسی نمی‌شود. عبودیت زمینه‌ساز رسالت است که در



تشهد نماز می‌گوییم:

(أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛

«گواهی می‌دهم که محمد عبد و فرستاده‌ی اوست».

یعنی ابتدا شهادت به عبودیت محمد ﷺ می‌دهیم و سپس به رسالت آن حضرت شهادت می‌دهیم. عبودیت سگویی پرواز به آسمان است و اولین قدم برای رفتن به معراج که خدا فرموده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...﴾؛^۱

«منزّه آن خدایی که عبدش را شبانه برای سیر و سفر به آسمان از مسجد الحرام حرکت داد...».

اینجا نفرموده: (اسری بنبیه)؛ یا (برسوله)؛ یعنی از آن جهت که نبی و رسولش بوده به آسمان برده است بلکه فرموده: ﴿أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾؛ از آن جهت که بنده و عبدش بوده آسمانیش کرده است! چون بنده بوده رسولش کرده و چون بنده بوده به معراجش برده است! آنچه که واقعاً کمال است و بسیار پربها، عبد بودن و عبودیت داشتن است، نه، تنها عابد بودن و عبادت فراوان انجام دادن! چه بسا آدمی که یک سال و چند سال در بستر بیماری و در حال اغما افتاده و قادر به حرکت و انجام عبادت نیست اما چون عبد است و دارای عبودیت، هر نفسش تسبیح و هر ناله‌اش تحمید است و در همان حال اغما، نامه‌ی عملش پر از عبادات فراوان است. اما آن یکی عابد است و نماز و روزه و ذکر و دعای بسیار دارد ولی وقتی سر دوراهی بین خدا و هوی قرار می‌گیرد، هوی را بر خدا ترجیح می‌دهد و در نتیجه نامه‌ی عملش را خالی از آن همه عبادات می‌بیند.

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱.

لزوم مقام عصمت امام علیه السلام

باری، پس از اینکه از آیه‌ی مورد بحث، عظمت و رفعت مقام امام استفاده شد، از جمله‌ی آخر آیه، لزوم مقام عصمت برای امام نیز استفاده می‌شود که امام باید معصوم از هرگونه خطا و عصیان باشد زیرا وقتی ابراهیم علیه السلام مقام امامت در نظرش بزرگ آمد از خدا تقاضا کرد که امامت را در ذریّه و نسل وی تداوم بخشد. خداوند در جواب آن تقاضا نه اثبات کلی کرد و نه نفی کلی. بلکه فرمود: امامت که عهد و پیمان من است تناسب با ظالمان از ذریّه‌ات ندارد. یعنی تنها آن گروه از ذریّه‌ات شایستگی برای امامت دارند که دامنشان منزّه و مطهر از آلودگی ظلم باشد و عنوان ظالم به هیچ نحوی از انحا انطباق با آنها نداشته باشد و از طرفی هم فرموده است:

﴿...مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾؛^۱

...هر کس تعدّی از حدود خدا بنماید [و قدم از مرز بندگی بیرون بگذارد] به خود ظلم کرده و ظالم به حساب آمده است و ظالم، حقّ تصدّی امامت که عهد خداوند است ندارد!

(لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِيِّ)؛

آدم کم‌خرد نشاید که امام انسان پرهیزکار باشد. در اثریک لحظه ارتکاب گناه در تمام مدّت عمر، عنوان ظالم بر او منطبق می‌گردد و از صلاحیت تصدّی امامت خارج می‌شود و لذا مطابق مفاد آیه‌ی شریفه، تنها کسی اهلیت امامت دارد که در تمام مدّت عمرش مبرّی و معصوم از هرگونه ظلم و ارتکاب خطا و گناه باشد.

۱- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.



اینجا تذکراً عرض می‌شود: ما اکنون در شرایطی قرار گرفته‌ایم که اصول اعتقادی ما (به‌ویژه اصل امامت) از طرف دشمنان حقّ از طرق گوناگون مورد هجوم قرار گرفته و با القای شبهات و تشکیکات، ایجاد تزلزل در اذهان بسیاری از افراد ناپخته و خام می‌نمایند! در چنین شرایطی ما وظیفه داریم ابتدا با تفکّر و تحقیق و مطالعه‌ی کتاب‌هایی که در زمینه‌ی اعتقادات نوشته شده و استمداد از افکار عالمان بصیر و امین، پایه‌ی اعتقادات خود را محکم کنیم و سپس در صورت توانایی، به تحکیم اصول اعتقادی دیگران نیز پردازیم. بعضی از جوان‌های پاک و متدین گاهی می‌گویند: ما وقتی با فلان آدم بحث دینی می‌کنیم، از ما نمی‌پذیرد، چه کنیم؟ عرض می‌شود: ما موظّف نیستیم که عقیده‌ی خود را به کسی بقبولانیم بلکه موظّفیم پس از اینکه عقیده‌ی خود را برای خودمان روشن و متقن ساختیم، برای طرف بحث خود بیان کنیم. اگر دیدیم او از در لجاج و عناد وارد می‌شود و اصلاً نمی‌خواهد بپذیرد، در این صورت وظیفه داریم او را به حال خود رها کنیم تا بحثمان سر از جدال و مراء* در نیآورد که این خود از رذایل است! خدا به رسولش ﷺ فرموده است:

﴿...قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱

«...بگو: الله و سپس رهاشان کن تا در باطل گرای خود بازی کنند».

﴿...وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ...﴾^۲

«...اگر از تو رو برگردانند تو وظیفه‌ات تنها ابلاغ و رساندن [حرف حقّ به آنان]

*مراء: ستیزی.

۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۰.



است که انجام داده‌ای و پذیرفتن یا نپذیرفتن آنان مربوط به تو نمی‌باشد! البته اگر دیدید طرف بحث شما واقعاً می‌خواهد تحقیق کند و بفهمد ولی شما توانایی رفع شبهه‌اش را ندارید، در این صورت با کمال شهامت بگویید: من بیش از این نمی‌دانم، شما به شخص عالم‌تر از من مراجعه کنید و فلان کتاب را مطالعه نمایید.

بیان اجمالی اصول اعتقادی

حال به این روایت که اصول اعتقادی ما را به طور اجمال بیان می‌فرماید توجه فرمایید:

(عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ مِنْ أَقَرَّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ خَلِيفَتِي وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَجِي أَدْخَلَتْهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَنَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي...);

«حضرت امام صادق عليه السلام از آبای کرامش نقل فرموده که: رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل از خداوند بلند مرتبه برای من حدیث کرد که او فرمود: کسی که اقرار کند که خدایی جز من نیست و محمد ﷺ بنده‌ی من و رسول من است و علی بن ابیطالب عليه السلام خلیفه‌ی من و امامان از فرزندان او، حجّت‌های من هستند؛ او را به رحمت خودم داخل بهشت می‌کنم و به عفو خودم از آتش نجات می‌دهم...».

(وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَجِي فَقَدْ جَدَّ نَعْمَتِي وَصَغَّرَ عَظَمَتِي وَكَفَّرَ بَأْيَاتِي وَكُتِبِي وَرُسُلِي...);

«و کسی که شهادت ندهد که جز من خدایی نیست یا شهادت به این بدهد ولی شهادت ندهد که محمد بنده‌ی من و رسول من است یا به این شهادت بدهد ولی شهادت ندهد که علی بن ابیطالب خلیفه‌ی من است یا به این نیز شهادت بدهد ولی شهادت ندهد که امامان از فرزندان او، حجت‌های من هستند، در این صورت نعمتم را منکر شده و عظمتم را کوچک شمرده و نسبت به آیات من و کتاب‌ها و رسولان من کفر ورزیده است...».

معرفی امامان دوازده‌گانه از زبان رسول اکرم ﷺ

(قَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ؟)

«در این بین [جابر بن عبدالله انصاری] از اصحاب رسول خدا ﷺ از جابر خواست و

گفت: ای رسول خدا! بفرمایید امامان از فرزندان علی بن ابیطالب چه کسانی هستند؟!

از جمله روایاتی که رسول خدا ﷺ همه‌ی امامان دوازده‌گانه را مشخصاً

معرفی فرموده‌اند، این روایت است که فرمود:

(الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ سَيِّدَا الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سَتُدْرَكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا أَدْرَكَتْهُ فَأَقْرَأْهُ مِنِّْي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْكَاضِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ التَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا)؛

اسامی امامان را یکی پس از دیگری ذکر فرمود تا به امام محمد بن علی باقر

رسید. اینجا فرمود: ای جابر! تو زنده می‌مانی و او را درک می‌کنی. وقتی او را درک



کردی از من به او سلام برسان. آنگاه اسامی دیگر امامان را ذکر کرد تا به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسید و فرمود: او کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آن گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

در ادامه ی سخن فرمود:

هُؤْلَاءِ يَا جَابِرُ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلَادِي وَعِشْرَتِي مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَبِهِمْ يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بَازْنَةً وَبِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا؛^۱

«اینان ای جابر! خلفا و اوصیای من، فرزندان و خاندان منند. کسی که آن‌ها را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و کسی که آن‌ها را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده و کسی که آن‌ها را یا یکی از آن‌ها را منکر شود، مرا منکر شده است! به سبب آن‌هاست که خدا آسمان را از اینکه سقوط بر زمین کند نگه می‌دارد و به سبب آن‌هاست که خدا زمین را از اینکه اهلش را به اضطراب بیفکند حفظ می‌کند».

امام علی (علیه السلام) حافظ نظام عالم به اذن خداوند

آری؛ وجود اقدس امام به اذن خدا حافظ نظام عالم است. روزی روزی خوران به یمن و برکت امام به آن‌ها می‌رسد؛ ثبات و بقای زمین و آسمان در پرتو نور وجود اقدس امام محقق می‌گردد.

(يُمْنُهُ رِزْقَ الْوَرَى وَبُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ)؛

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحات ۱۸ و ۱۹، حدیث ۹۹.



این روایت را نیز مورد توجه قرار بدهیم که حضرت امام باقر علیه السلام به نقل از آبای کرامش از امام امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل نقل فرموده است که خداوند تبارک و تعالی فرمود:

(لَا عَذْبَنَ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَأَتْ بَوْلَايَةَ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَأَتْ بَوْلَايَةَ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً؛^۱

«قسم به عزت و جلال خودم، من به طور حتم عذاب می کنم هر امتی از امام اسلامی را که تن به ولایت و حاکمیت پیشوای جائری بدهد که از جانب خدا منصوب به ولایت نشده باشد؛ اگر چه آن امت در اعمال خود صالح و پرهیز کار از گناهان باشد و به طور حتم مشمول عفو خود قرار می دهم هر امتی را که تن به ولایت پیشوای عادل بدهد که منصوب از جانب خدا باشد؛ اگر چه آن امت در اعمال خود ناصالح و بدعمل باشد!»

قبولی اعمال منوط به اقرار به ولایت

در روایت دیگری حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

(إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ إِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ عَنْ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ وَ عَنْ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ وَ عَنْ الصِّيَامِ الْمَفْرُوضِ وَ عَنْ الْحَجِّ الْمَفْرُوضِ وَ عَنْ وَلايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ فَإِنْ أَقَرَّ بَوْلَايَتِنَا ثُمَّ مَاتَ عَلَيْهَا قُبِلَتْ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ صَوْمُهُ وَ زَكَاةُهُ وَ حَجُّهُ وَ إِنْ لَمْ يَقَرَّ بَوْلَايَتِنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ شَيْئاً مِنْ أَعْمَالِهِ؛^۲

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۷۶.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۷.



«اولین چیزی که مورد پرسش قرار می‌گیرد از بنده‌ای که در حضور خدا نکه داشته شود، نمازهای واجب، زکات واجب، روزه واجب، حج واجب و ولایت ما اهل بیت است. حال اگر اقرار به ولایت ما کرده و مرده باشد، تمام اعمالش از نماز و روزه و زکات و حج مقبول خدا می‌شود و اگر اقرار به ولایت ما در حضور خدا نداشته است، هیچکدام از اعمالش مقبول در نزد خدا نمی‌گردد».

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام گفته است: سالی در عرفات خدمت امام بودم. از کثرت جمعیت حجاج متعجب شدم به حضور امام علیه السلام عرض کردم امسال چه جمعیت زیادی به حج آمده‌اند! امام نگاهی به اطراف انداخت و فرمود:

(أَدْنُ مِنِّي)؛

نزدیک من بیا. (شاید از جهت تقیه* لازم بود آهسته گفته شود).

به امام نزدیک شدم، فرمود:

(غُثَاءُ يَأْتِي بِهِ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ)؛

«خس و خاشاکی است که موج از هر طرف می‌آورد».

(وَاللَّهُ مَا الْحَجُّ إِلَّا لَكُمْ لَا وَاللَّهِ مَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ إِلَّا مِنْكُمْ)؛^۱

«به خدا قسم حج نیست مگر از آن شما، نه به خدا قسم، خداوند از کسی جز شما

قبول نمی‌کند».

ولایت علی و آل علی علیهم السلام اصل اصیل دین

این روایات و نظایر اینها نشان می‌دهند: آنچه در دین اصالت دارد،

* تقیه: پرهیز از افشای عقیده در شرایط غیر مناسب.

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۲، حدیث ۱۴.



موضوع ولایت علی و آل علی علیهم السلام است و خداوند آن دینی را می‌پذیرد که از طریق اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله به دست آمده باشد. از غیر این طریق آنچه از معارف و احکام به دست آمده باشد، در نزد خدا اصلاً دین به حساب نمی‌آید. البته هیچگاه نباید از این حقیقت غافل شویم که پیروی از اهل بیت علیهم السلام وقتی صادق خواهد بود که در مقام عمل، ظهور و بروز داشته باشد و گرنه صرف ادعای تمسک به ولایت، تأثیری در نجات انسان نخواهد داشت!!

مردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: از پدر بزرگوار شما نقل می‌کنند که فرموده است:

(إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَهُمْ يَسْتَحِلُّونَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ كُلِّ مُحَرَّمٍ؛

همین که حق را شناختی [و معتقد به ولایت ما شدی] هر کاری که خواستی انجام

بده و دنبال همین حرف تمام حرام‌ها را حلال می‌دانند؛ آیا این نقل درست است؟!)

(قَالَ مَا لَهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِنَّمَا قَالَ أَبِي إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ خَيْرٍ يُقْبَلُ مِنْكَ)؛^۱

«امام علیه السلام فرمود: خدا لعنتشان کند! این چه حرفی است که می‌زنند؟! پدرم

فرموده است وقتی حق را شناختی [و در مسیر ولایت ما قرار گرفتی] هر کار نیکی را که خواستی انجام بده [مطمئن باش] که از تو قبول می‌شود»!

لزوم رعایت اعتدال در عملکرد محبان ولایت

تمسک به ولایت اهل بیت وقتی تحقق می‌یابد که انسان ابتدا از معارف و تعلیمات آن اولیای خدا آگاه گردد و سپس با رعایت اعتدال دور از هرگونه افراط و تفریط، دانسته‌های خود را در مقام عمل ظاهر سازد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عبادت علاء بن زیاد (از دوستانشان) تشریف فرما شدند. دیدند خانه‌ی وسیعی دارد. فرمود: به این خانه‌ی وسیع در دنیا چه نیازی داری؟ در آخرت به چنین خانه‌ای نیازمندتر خواهی بود! آنگاه فرمودند: البته می‌توانی از همین خانه برای آخرت نیز خانه بسازی. در این خانه سفره‌های اطعام بگسترانی؛ صله‌ی ارحام نمایی؛ از مستمندان دستگیری کرده و در حل مشکلات مردم کوشا باشی. عرض کرد: اطاعت می‌کنم یا امیرالمؤمنین! بعد گفت: من از برادرم عاصم به حضور تان شکایت دارم. فرمود: از چه جهت از او شاکی هستی؟ گفت: او به کُلی ترک دنیا کرده، نه به وضع خوراک و پوشاک خودش می‌رسد و نه حقوق اهل و عیالش را رعایت می‌کند. امام علیه السلام از شنیدن این سخن ناراحت شد و فرمود: او را پیش من بیاورید. وقتی او وارد شد امام علیه السلام فرمود:

(يَا عَدِيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْحَبِيثُ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ)؛

«ای دشمنک خود! شیطان پلید تو را به سرگردانی واداشته است آیا به زن و

فرزندت رحم نکردی؟»

(أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا)؛

«آیا تو می‌پنداری خدا دوست ندارد آنچه را که حلال کرده است، تو از آن‌ها

استفاده کنی؟»

گفت: یا امیرالمؤمنین! من می‌خواهم از شما در خوراک و پوشاک پیروی کنم. فرمود:

(وَيَحْكُ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ)؛

«وای بر تو! من مثل تو نیستم!»

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ الْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ)



كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ؛^۱

«خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را همدوش باضعفا و تهیدستان مردم قرار دهند تا فقر و تنگدستی به آن‌ها فشار نیاورد و پریشان حالشان نگرداند». او می‌گفت: یا امیرالمؤمنین! من می‌بینم شما نان جو با نمک می‌خورید و لباس وصله‌دار می‌پوشید! من هم می‌خواهم مثل شما غذا بخورم و لباس بپوشم. امام علی (ع) فرمود: من با تو فرق دارم! من زمامدار مردمم. من باید طوری زندگی کنم که با ضعفا در یک ردیف باشم تا اندکی از ناراحتی آن‌ها کاسته شود زیرا وقتی آن‌ها اغنیا را می‌بینند که زندگی غرق در رفاه از لحاظ خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب دارند طبعاً از زندگی فقیرانه‌ی خودشان ناراحت می‌شوند و فشار می‌خورند ولی وقتی دیدند من هم که زمامدارشان هستم در زندگی همدوش با آن‌ها هستم دلخوش شده و کمتر غصه می‌خورند اما تو که در یک چنین موقعیتی نیستی باید زندگی عادی داشته باشی و بر خود و اهل و عیالت تنگ نگیری!

لزوم ساده زیستی رهبران دینی

این گفتار لطیف هم از عالم جلیل‌القدر مرحوم وحید بهبهانی (رض) که از اعظم علمای عصر خود بوده است، نقل شده: روزی یکی از عروس‌های خود را دید لباسی از جنس و سنخ لباس زن‌های اعیان و اشراف پوشیده است! ناراحت شد. پرسش یعنی شوهر آن خانم را خواست و توبیخش کرد که چرا باید زن تو (عروس من) این‌گونه لباس پوشیده باشد؟! پسر هم که مرد عالمی بود دلیل از آیه‌ی قرآن آورد و گفت: خدا فرموده است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾؛^۲

«[ای رسول] بگو: چه کسی زینت‌ها و نعمت‌های خدا دادی و خوراک‌های طیب را

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۰.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.



برای بندگان خدا حرام کرده است...؟

آقا فرمود: این را من هم می دانم. من نگفتم: نوشیدن و پوشیدن و مسکن و مرکب خوب داشتن حرام است. این گونه ممنوعیت ها و سخت گیری ها در دین ما نیست ولی یک مطلب دیگری اینجا هست و آن اینکه ما امروز پیشوای دینی مردم محسوب می شویم، زندگی ما باید آرام بخش روحی فقرا و تنگدستان از مردم باشد! آن ها که نمی توانند با ثروتمندان و اعیان و اشراف جامعه همدوشی کنند طبعاً ناراحت می شوند. تنها مایه ی تسکین آلام روحی آن ها ما هستیم که وقتی زندگی ساده ی ما را می بینند، آرامش خاطر پیدا می کنند و می گویند باکمان نیست آقا هم مثل ما زندگی می کند. حال اگر ما هم به رنگ اغنیا در آییم، آن یگانه مسکن آلام روحی را هم از دست آن بینوایان گرفته ایم. ما که نمی توانیم وضع موجود را دگرگون کنیم پس حداقل این مقدار همدردی با ضعیفان را داشته باشیم و خود را همرنگ با اغنیا نسازیم!

آری؛ او و امثال او هستند که حق دارند بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وگرنه تمسک به ولایت امیرالمؤمنین تنها با گفتن این جمله حاصل نمی شود! مکتب فضیلت پرور امیرالمؤمنین علیه السلام در دامن خود انسان هایی از مردان و زنان می پروراند که، راستی عظمت و جلالت و حریت و آزادگی روحی اشان دل ها را می لرزاند و چشم ها را خیره می سازد. به عنوان نمونه از گروه زنان در تاریخ تشیع نام سوده بنت عماره به چشم می خورد. این زن از قبیله ی همدان بوده و قلبش از حب امام امیرالمؤمنین علیه السلام موج می زده. اساساً قبیله ی همدان که تیره ای از مردم یمن بودند از آن جهت که به دست امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمان شده بودند؛ زن و مردشان از شیعیان با اخلاص و فدا بیان حقیقی آن حضرت بودند از این لحاظ، سوابق درخشانی در تاریخ اسلام و تشیع دارند.



سوده که ذوق شعری هم داشته است در جنگ صفین با سرودن چند شعر مهیج و آتشبار که به وسیله‌ی سربازان مجاهد در میدان جنگ خوانده می‌شد؛ احساسات سپاهیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تحریک کرد و به آن‌ها نیروی ثبات و استقامت بخشید آنچنان که حمله‌ی سختی به لشکر معاویه بردند و نزدیک شد که شیرازه‌ی لشکر از هم پاشیده شود و معاویه شکست قطعی بخورد و... لذا این اشعار آن روز، معاویه را چنان آتشی کرد که کینه‌ی آن زن شیردل را در دل گرفت و دنبال فرصتی می‌گشت که انتقام آن روز را از وی بگیرد.

این جریان گذشت و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شهادت رسید و معاویه حاکم مطلق بر امت اسلامی شد و بُسُربین اَرطَاة را که آدمی بی‌رحم خونخوار بود و بغض و عداوت شدید نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت حاکم و فرماندار بر قبیله‌ی همدان کرد. او چون می‌دانست آن قبیله از دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند؛ بنای اذیت و آزار بر آن‌ها گذاشت؛ مالیات‌های سنگین بر آن‌ها بست و هر کس لب به اعتراض می‌گشود اموالش را مصادره می‌کرد و سپس گردن می‌زد! مردم بیچاره هم که می‌دانستند او تمام این اختیارات را از شخص معاویه گرفته است از هر گونه اقدام و چاره‌اندیشی مأیوس بودند و جز سوختن و ساختن چاره‌ای نمی‌دیدند.

سوده که دادخواهی‌ها و انسان‌دوستی‌ها و عدالت‌پروری‌های علی (علیه السلام) را دیده بود، از مشاهده‌ی آن همه مظالم و بیدادگری‌های فرماندار معاویه به ستوه آمد. از طرفی هم می‌دید مردان و جوانان قبیله چنان مرعوب بیدادگری‌های او شده‌اند که انتظار هیچگونه اقدامی از آن‌ها نمی‌رود! ناچار به فکر افتاد که شخصاً چاره‌ای بیندیشد. روی همین فکر با عزمی راسخ مردانه سوار شتر شد و راه طولانی حجاز تا شام را در پیش گرفت و یگراست به دربار معاویه وارد شد و از دربان خواست برای ورود او اجازه بگیرد. گفت: به معاویه بگو، سوده بنت عماره است و قصد ملاقات دارد. همین که معاویه اسم سوده را شنید او را شناخت که همان زن با شهامتی است که در صفین دلش را به درد آورده است. او سوده را در آسمان می‌جست و اینک او با پای خود به دربار معاویه آمده بود! خیلی خوشحال شد و گفت: بگو وارد شود. تا چشم معاویه به سوده افتاد گفت: هان ای زن! تو همان نیستی که در صفین با اشعار رزمی

خود سپاهیان علی را علیه من تشجیع کردی؟ سوده بدون ترس و وحشت گفت: بله، من همان زنم و آن اشعار را هم آن روز من گفته بودم و امروز هم هیچ معذرت خواهی نمی‌کنم. اما معاویه! آن روز، گذشته و جنگ صفین تمام شده است، تو گذشته را نادیده بگیر و سخن از حال به میان آور. معاویه گفت: نه، من کسی نیستم که گذشته‌ها را فراموش کرده باشم. سوده گفت: من نگفتم تو فراموش کرده‌ای، گفتم گذشته را نادیده بگیر. من امروز به منظور دیگری از حجاز پیش تو آمده‌ام. معاویه که آدم زرنک و خونسردی بود گفت: بسیار خوب! گذشته را نادیده گرفتیم، بگو حال برای چه آمده‌ای؟ سوده گفت: معاویه! تو امروز زمامدار امت اسلامی شده‌ای. مقدرات یک ملت عظیمی را به دست گرفته‌ای. از خدا بترس. روز قیامت و حسابی در کار است. خداوند قهار منتقم درباره‌ی حقوق از دست رفته‌ی مردم از تو بازخواست می‌کند. تو مرد خونخواری را بر ما مسلط کرده‌ای که همچون خوشه‌های گندم ما را درو می‌کند. از روزی که میان ما آمده، مردان ما را می‌کشد، اموال ما را تصاحب می‌کند، مانند گاو مستی که در علفزار افتد، حقوق ما را پایمال می‌کند و از هستی ساقطمان می‌سازد.

اگر ملاحظه‌ی فرمانبرداری تو نبود؛ ما خود می‌توانستیم دسته جمعی به پاخیزیم و حساب او را یکسره نماییم ولی گفتم بهتر این است که مستقیماً به تو مراجعه کنم و شکایت او را نزد تو آورم. حال اگر او را عزل کردی؛ بسی خشنود می‌شویم و از تو تشکر می‌کنیم و گرنه خود می‌دانیم و عامل تو. معاویه از این حرف سخت برآشفته و فریاد کشید: هُلان ای زن! تو چنان گستاخ گشته‌ای که در حضور من این گونه سخن می‌گویی و مرا از قیام و انقلاب قبیله‌ات می‌ترسانی؟! به خدا قسم هم‌اکنون دستور می‌دهم تو را با نهایت ذلّت و خواری بر شتر چموشی سوار کنند و به سوی بُسَربن ارطاة بفرستند تا به هر نحوی که او مصلحت دید درباره‌ی تو حکم کند!

زن بیچاره‌ی مظلوم ستم‌دیده این سخن را که شنید ساکت شد و سر به زیر انداخت. چه بگوید؟! وقتی بنا شد یک آدم پست رذل نانجیب که بویی از انسانیت نبرده است



بر مسند قدرت بنشینند و همه گونه وسایل زدن و کوبیدن در اختیارش باشد، صدا را در گلو افکنده ابروها را در هم بکشد و پاها را محکم بر زمین بکوبد که آهای می‌زنم، می‌بندم، می‌گشتم... بدیهی است که نه منطق می‌فهمد و نه حرمتی سرش می‌شود.

بعضی هستند که اصالت و نجابت و انسانیتی دارند! وقتی به مقام و منصبی برسند خود را گم نمی‌کنند و مست باده‌ی مقام و منصب نمی‌شوند. بلکه افتاده‌تر و متواضع‌تر می‌شوند و با مهربانی و احترام و ادب با مردم مواجه می‌شوند. اما بعضی بیچاره‌ها، اصالت و نجابت سرشان نمی‌شود و مدتی هم محرومیت کشیده‌اند، ناگهان خود را پشت میزی می‌بینند که چند نفری هم مقابلشان ایستاده‌اند دیگر واویلاست! یابویی که علف خشکیده‌ی بو گرفته هم پیدا نمی‌کرد؛ اینک یک من جو مقابلش بریزند، دیگر چیزی جلوگیرش نخواهد شد. شبیه می‌کشد، گاز می‌گیرد و جفتک می‌پراند و هنگامه‌ای برپا می‌کند.

عکس‌العمل نانجیبانه‌ی معاویه

معاویه‌ی نانجیب بنا کرد در مقابل یک زن مظلوم بی‌پناه، چموشی کردن و عربده کشیدن. زن با کمال وقار و متانت بدون اینکه خود را ببازد چند لحظه‌ای سکوت کرد و سر به زیر انداخت. بعد همانطور که چشم به زمین دوخته بود دو بیت شعر سرود و شروع کرد آهسته و آرام آن را خواندن:

صَلَّى إِلَهٌ عَلَى رُوحٍ تَضَمَّنَهَا قَبْرٌ فَاصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا
قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَنْبَغِي بِهِ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

«درود و صلوات خدا بر روان پاک آن بزرگمردی باد که وقتی زیر خاک رفت حق و عدالت را هم با خود زیر خاک برد. او با حق و عدالت پیمان بسته بود که جز راه حق و ایمان نییامد و لحظه‌ای از حق جدا نشود».

این دو بیت را خواند و بی اختیار گریه کرد. معاویه که اندکی تحت تأثیر قرار گرفته بود



گفت: هان ای سوده! این شخص که گفتی و او را ستودی که بود؟ گفت: او به خدا قسم مولا و سرور من امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. گفت: مگر علی علیه السلام درباره‌ی تو چه کرد؟ گفت: معاویه! وقتی او شخصی را برای گرفتن زکات میان قبیله‌ی ما فرستاد، عامل آن حضرت نسبت به ما اجحافی کرد، من برای شکایت پیش علی رفتم. وقتی رسیدم؛ مشغول نماز بود؛ همین که احساس کرد کسی وارد شده و کاری دارد نمازش را کوتاه کرد و با کمال رحمت و مهربانی پرسید: با من کاری داری؟ گفتم: مردی را که میان ما فرستاده‌اید نسبت به ما اجحافی روا داشته است؛ به شکایت از وی آمده‌ام. وقتی علی این حرف را از من شنید رنگش متغیّر شد و گریه‌کنان دست به آسمان برداشت و گفت:

(اللَّهُمَّ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ وَإِنِّي لَمِ أَمْرُهُمْ بِظُلْمٍ خَلَقَكَ)؛

«خدا یا! تو خود شاهد بر من و بر عمّال من هستی. من به آن‌ها دستور ظلم به آفریدگان تو را نداده‌ام».

بعد صفحه‌ای برداشت و روی آن نوشت:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) ... قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...^(۱)؛

بعد خطاب به عاملش نوشت؛ از لحظه‌ای که این نامه‌ام را خواندی از کار برکناری. آنچه اموال از مردم گرفته‌ای نگه دار تا عامل دیگری بفرستم. اموال را تحویل او بده و خود به نزد من بیا. با همین چند جمله‌ی کوتاه آن عامل را عزل کرد. معاویه! آن رفتار علی علیه السلام بود با من و این هم رفتار تو!

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۸۵.



شگفتی معاویه از سخنان سوده‌ی همدانی!

معاویه سخت تحت تأثیر قرار گرفت و به منشی خود دستور داد برای بسر بن اوطاة فرمانی بنویسد که آنچه از سوده گرفته به او پس بدهد و با او خوش‌رفتار باشد. سوده گفت: آیا این فرمان تنها متعلق به من است یا برای همه‌ی قوم و قبیله‌ی من؟ گفت: تنها برای توست. گفت: من هم نمی‌خواهم! این برای من ننگ است که خودم را از قوم و قبیله‌ام جدا کنم. اگر برای همه‌ی قومم می‌نویسی؛ می‌برم و گرنه که بگذار من هم با سرنوشت آن‌ها شریک باشم. دستور داد بنویسند، این زن با قوم و قبیله‌اش در امان باشند و اموالشان را به صاحبانشان برگردانند. آنگاه با یک دنیا تعجب و حیرت گفت: ای عجب‌امگر سخنان علی علیه السلام چقدر به شما جرأت و شهامت داده است که در حضور من این چنین آزادانه و بی‌پروا سخن می‌گویید؟!^۱

به هر حال ما هم از صمیم قلب می‌گوییم:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْاِئِمَّةِ عليهم السلام
اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَنَظِّرِينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ
اَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

